

43

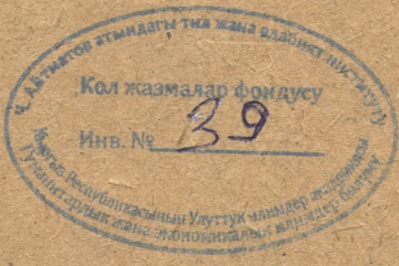


Мү калемдиз Казы Молдо Белиматов
уу с. Уч-Деби, Токтокумская р-но
получено от внука - Сыдыка Мамашева
автография (с обращениями книг)



август 1976 г.

10



Трактат по ~~грамматике~~
арабской грамматике
на перс. яз. Книга вторая,
часть и название неизвестны.
Тонкий текст, без
чертежей

+ фрагмент Дурова
грамматического
трактата, вероятно
из того же сборника.

کلمه است که در این کتاب مذکور است
در اول او باشد تا برین هم بدان گفته است
کلمه است که در این کتاب مذکور است
در اول او باشد تا برین هم بدان گفته است
کلمه است که در این کتاب مذکور است
در اول او باشد تا برین هم بدان گفته است
کلمه است که در این کتاب مذکور است
در اول او باشد تا برین هم بدان گفته است
کلمه است که در این کتاب مذکور است
در اول او باشد تا برین هم بدان گفته است

بسم الله الرحمن الرحيم
بدان استعدک الله فی الدارین که کلمات عرب
بر سه قسم است اسم است فعل است حرف
من و عن اسم بر سه قسم است ثلاثی و رباعی
و خماسی ثلاثی سه حرفی را کونید همچون زید رباعی
چهار حرفی را کونید همچون جعفر خماسی پنج حرفی را
کونید همچون سفجل فعل **بر دو قسم است** ثلاثی
و رباعی ثلاثی سه حرفی را کونید همچون ضرب رباعی
چهار حرفی را کونید همچون **میزان کلام خوب**
فا و عن لام است حرف بر دو قسم است
انته دعاست جواب میگوید که استعدک
بنا برین مصنف بلفظ غیب اولی است
که شیخی گوید سعادت من کرد انیدسط
مستدیرا الله تعالی در داری از کجی میگذرد

حرف

عبدالله بن محمد
کتاب الفقه

حرف اصلی و حرف زاید حرف اصلی است که در
 در مقابل فاء غنم لام چیزی زیاده نبود همچون
 ضرب هر وزن فعل حرف زاید است که در مقابل
 فاء غنم لام چیزی زیاده بود همچون اکرم هر وزن
 افعال حرف اصلی در ثلاثی سه است فاء غنم و
 یک لام و حرف اصلی در رباعی چهار است فاء غنم
 دو لام حرف اصلی در خماسی پنج است فاء غنم
 سه لام **ثلاثی بردو قسم است** ثلاثی مجرد و
 ثلاثی مزید ثلاثی مجرد است که هر سه حرف اصلی
 او چیزی زیاده نبود همچون ضرب هر وزن فعل
 ثلاثی مزید است که هر سه حرف اصلی و چیزی
 زیاده بود همچون اکرم هر وزن فعل **رباعی نیز
 بردو قسم است** رباعی مجرد و رباعی مزید یکی

حرف زاید فعل هر وزن
 جزوز و ضوابط هر دو در این
 جزو است زیرا که هر یک که می آید
 حرف اصلی در مقابل فاء غنم
 و مقابل لام منفتح است
 در مقابل لام منفتح است

مجرد است که بر چهار حرف اصلی او جزئی زیاد
 نبود همچون در شرح بروزن فعلل رباشی مزید
 است که بر چهار حرف اصلی او جزئی زیاد
 بود همچون در شرح بروزن تفعال **فخاسی نیز**

ببر دو قسم است فخاسی مجرد و نخاسی
 مزید فخاسی مجرد است که بر پنج حرف **بزر**
 زیاد و نبود همچون همیش بروزن **فقلل**
 نخاسی مزید است که بر پنج حرف اصلی او
 جزئی زیاد بود همچون **فخذ** رسی بروزن

فقلل اسم **فعل** از بیفت قسم بیرون
 است صحیح است یا مضاعف یا مثال یا اجوف
 یا ناقص یا یقین یا ملغوی **صحیح است که در مثال**
فأوحس لام اسم اول حرف علت بود حرف

اصلی

مصحح در لغت تن درست را گویند
 مضاعف در لغت دو چند است
 کوفه پهل در لغت مانند
 کوفه اجوف در لغت میانه
 کاه که را گویند ناقص در لغت
 کوفه را گویند یقین در لغت
 پیچیده را گویند ملغوی در لغت
 پسر یا پسران را گویند

از یک

از یک جنس نبود همچون ضرب و ضرب
 بروزن فعل و فعل حرف علت است
 و او الیف یا است اگر بمزدر مقابله فایود
 هموز الفایود همچون ابر بروزن فعل که
 بمزدر مقابله عین بود هموز العین بود
 همچون بار بروزن فعل که بمزدر مقابله لا
 بود هموز لام بود همچون بر بروزن فعل
 مضاعف بر دو قسم است مضاعف ثلاثی
 و مضاعف رباعی مضاعف ثلاثی آن است که
 در مقابله عین لام اسم یا فعل و ورفاز
 یک جنس بود همچون فر که در اصلش فر
 بود سه مضاعف رباعی است که در مقابله
 فاء لام اولی و غیر لام ثانی اسم یا فعل

حرف علت هم کردند و او الیف یای را
 بر که را در رسد ناچار گوید و ای را
 حرف علت اوج تود و کر جمیع قیاسها
 و ای بولون هر کسی بکار قبیل
 حرف ایچند یای بولون

مضاعف
 ثلاثی
 رباعی
 ...
 ...
 ...

دو حرف از یک جنس بود همچون مر مر بر روز
 فعل مثل انشت که در مقابله فاء اسم
 یا فعل حرف غلت بود همچون و ن و ن و ن و ن
 بروزن فعل و فعل اجوف انشت که مقابله
 عن اسم یا فعل حرف غلت بود همچون
 قول و قول بروزن فعل و فعل ناقص
 انشت که در مقابله لام اسم یا فعل حرف
 علت بود همچون رمی رمی بروزن فعل
 لقیف انشت که در مقابله عین لام اسم یا فعل حرف
 علت بود همچون قوی قوی بروزن فعل و فعل ملکی
 انشت در مقابله فاء اسم یا فعل حرف علت بود
 یا همچون وشی وشی بروزن فعل و فعل اسم
 بروزن اسم یا جمله مصدر اسم یا جمله

انتم

آنست که از وی چیزی استقام کرده نشود همچون
 رجل و فرس که هم مصدر آنست که از وی چیزی استقام
 کرده نشود و در غیر معنی فارسی او دال نون باشد
 و یا تا نون باشد همچون الضرب و النقل
 هشت تن عربت از هر مصدر دو از ده چیز است
 میکنند ماضی و مضارع فاعل و اسم مفعول
 و تفرام و نه اسم زمان و اسم مکان است
 و اسم تفضیل ماضی زمان گذشته را گویند
 زمان آینده را گویند اسم فاعل نام کننده را
 گویند اسم مفعول نام کرده شده را گویند
 جحد انکار ماضی تفرام انکار مستقبل امر
 و نمودن نه یا زو استن اسم زمان نام
 وقت کردن کاری اسم مکان نام جای کردن

لیضرب

کاری اسپم آلت نام آنکه کاری با وی کند اسم
 تفضیل هم بهتر ضرب ایضاً با فهو ضارب ذاک
 منضروب لم یضرب لیضرب ضرب لیضرب تقریب
 مقرب بضراب تقریب ضرب زوی هر دو در یک
 گذشته فعل ایضی لیضرب میزند وی مرد در زمان
 آینده فعل مضارع ضربان زدن مصدر فهو
 ضارب یک مرد زنده اسپم فاعل و ذاک مفعول
 یک مرد زده شده اسپم مفعول لم لیضرب نزد وی
 مرد در زمان گذشته فعل جید لا لیضرب نمیزند
 مرد در زمان آینده فعل نفسه ضرب من زن تو
 مرد امر حاضر لیضرب کیوتا بزند وی مرد امر
 ضایع لا تقریب من تو مرد منی حاضر مذهب وقت
 زدن و جای زدن هم زمان و هم مفعول مقرباً به زدن

آن زنده اسم الزک

در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غایب معلوم
 فعل ماضی ضرباً زدن این دو مرد در زمان
 گذشته صیغه جمع مذکر غایب این معلوم فعل
 ماضی ضرباً زدند ایشان همه مردان در آن
 گذشته صیغه جمع مذکر غایب معلوم فعل
 ماضی انسه که مؤنث را بود ضربت زدوی زن
 در زمان گذشته صیغه واحد مؤنث غایب معلوم
 فعل ماضی ضرباً زدن ایشان دو زن در آن
 گذشته صیغه جمع مؤنث غایب معلوم فعل
 ماضی ضرباً زدن ایشان همه زنان در زمان
 گذشته صیغه جمع مؤنث غایب معلوم
 فعل ماضی ان سنس که صیغه طلب بود و سپه مذکر
 و سپه مؤنث را بود انسه که مذکر بود ضربت

زدی تو

زدی تو مرد در زمان گذشته صیغه واحده
 مذکر مخی اطلب معلوم فعل ماضی ضربت بازید
 شما دو مرد در زمان گذشته صیغه گذشته
 مذکر مخی اطلبین معلوم فعل ماضی ضربتم زدید
 شما همه مردان در زمان گذشته صیغه
 مذکر کثیر مخی اطلبین معلوم فعل ماضی انشده
 مؤنث را بود ضربتی زدی تو زن در زمان
 گذشته صیغه واحده مؤنث مخی اطلب معلوم
 فعل ماضی ضربت بازید شما دو زن در زمان
 گذشته صیغه مؤنث کثیر مخی اطلبین معلوم فعل ماضی
 ضربت بازید شما همه زنان در زمان گذشته
 صیغه جمع مؤنث مخی اطلبین معلوم فعل ماضی آن
 دو که حکایت نفس را بود ضربت زدم من

در زمان گذشته صیغه **مستکلم**
 معلوم فعل ماضی ضربینا و **مستکلم** مردان و یا
 همه آنان در زمان گذشته صیغه **مستکلم** غیر
 معلوم فعل ماضی **مستکلم** معلوم فعل ماضی را محمول
 کنی ماقبل امیر را که کن در مثنوی یکدیگر بشناس
 ماقبل اوست او را ضمیم کن تا ضربت شود محمول
 فعل ماضی چهارم در مثال کسی غایب بود و شش
 مخاطب بود و دو وجه کایت نفس بود آن نفس
 غایب را بود و سینه که را بود و سینه مؤنث را
 بود و آنست که مذکر را بود و ضربت ده سده و می
 در زمان گذشته صیغه **مستکلم** غایب محمول
 فعل ماضی ضربینا زده میکنند این دو مرد در
 گذشته صیغه **مستکلم** مذکر غایب محمول فعل

ضربت ضربینا
 ضربت ضربینا
 ضربت ضربینا
 ضربت ضربینا
 ضربت ضربینا
 ضربت ضربینا
 ضربت ضربینا
 ضربت ضربینا

ضربوا زده شدند ایشان همه مردان و زن
 گذشته و بیوه جمع مذکر غایبین مجهول فعل
 ماضی آنست که مؤنث از ضربت زده شدند
 وی زن در زمان گذشته صیغه واحده مؤنث
 غایبه مجهول ماضی ضربت زده شدند ایشان
 و زن در زمان گذشته صیغه مؤنث
 غایبین مجهول ماضی ضربت زده شدند
 این نامه زمان در زمان گذشته صیغه جمع
 مؤنث غایب مجهول ماضی آنست که مؤنث
 بود پس مذکر را بود پس مؤنث را بود آنست که
 مذکر را بود ضربت زده شدی تو مرد در زمان
 گذشته صیغه واحده مذکر مخاطب مجهول ماضی
 ضربت زده شدی شما دو مرد در زمان گذشته

صیغه تثنیه مذکر مخا طلبین مجهول فعل ماضی فصح
 زده شدید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه
 جمع مذکر مخا طلبین مجهول فعل ماضی آن است که
 مؤنث را بود ضربتی زده شدی تو زن در زمان
 گذشته صیغه واحد مؤنث مخا طلب مجهول فعل ماضی
 ضربت بازده شدید شما دو زن در زمان گذشته
 صیغه تثنیه مؤنث مخا طلبین مجهول فعل
 ماضی ضربت زن زده شدید شما همه زنان در
 زمان گذشته صیغه جمع مؤنث مخا طلبات
 مجهول فعل ماضی **آن دو حکایت** تفسیر را بود
 ضربت زده شدیم من مردی از در زمان گذشته
 صیغه واحد متکلم مجهول فعل ماضی ضربت بازده
 شدیم همه مردان و یا همه زنان در زمان گذشته

صیغه

در زمان آینه صیغه واحده مؤنث غایبه
 معلوم فعل مضارع تقربان میزنند این
 دوزن در زمان آینه صیغه تشبیه مؤنث
 غایب است معلوم فعل مضارع بقر بن میزند
 این نامه زمان در زمان آینه صیغه جمع
 مؤنث غایب معلوم فعل مضارع آن کسی که
 منی طلب بود پس مذکر را بود و پس مؤنث را بود
 آن که مذکر را بود تقریب میزنی تو مرد
 در زمان آینه صیغه واحده مذکر منی طلب
 معلوم فعل مضارع تقربان میزنید شما دو
 مرد در زمان آینه صیغه تشبیه مذکر غایب است
 معلوم فعل مضارع تقریبون میزنید شما
 همه مردان در زمان آینه صیغه جمع مذکر

منی طلبین

مخاطبین معلوم فعل مضارع آنست که مؤنث را
بودند تشریح میزنی توزن در زمان آینده
صیغه واحده مؤنث مخاطب معلوم فعل مضارع
تشریح میزنید شما دوزن در زمان آینده
صیغه تثنیه مؤنث مخاطب معلوم فعل مضارع
تشریح میزنید شما هم زنان در زمان آینده
صیغه جمعه مؤنث مخاطبات معلوم فعل
مضارع آن دو حکایت نفس بود ضرب
میزنم من مردیان در زمان آینده صیغه
واحد متکلم معلوم فعل مضارع تشریح میزیم
ما مردان و یابیم زنان در زمان آینده
صیغه متکلم مع الفیعل معلوم فعل مضارع اگر
خواهید معلوم فعل مضارع را مجهول کنی ماضی

طریقہ صرف نیست کہ
 یضرب یضربان یضربون
 یضرب یضربان یضربان
 یضرب یضربان یضربون
 یضرب یضربان یضربان
 یضرب یضربان یضربان
 یضرب یضربان یضربان

آخر افتح کن و حرف مضارع را ضم کن تا
 یضرب یضرب شود مجهول فعل مضارع و را نیز
 چهارده مثال بیست و شش غایب بود و بیست
 مخالف بود و دو حکایت نفیس بود آن شش که
 غایب بود پس مذکر را بود و پس مؤنث را بود
 آنست که مذکر را بود یضرب ده میشود وی مذکر
 در زمان آئنده صیغه واحد مذکر غایب مجهول
 فعل مضارع یضربان زده میشود از اینست
 دو مرد در زمان آئنده صیغه تشبیه مذکر
 غایبین مجهول فعل مضارع یضربون زده
 میشوند از اینست هم مردان در زمان آئنده صیغه
 جمع مذکر غایبین مجهول فعل مضارع آنست که
 مؤنث را بود یضرب زده میشود وی زن

در زمان

در زمان آینه صیغه واحده مؤنث غایبه
مجهول فعل مضارع نقران زده میشود این
دو زن در زمان آینه صیغه تشبیه مؤنث
غایبترین مجهول فعل مضارع نقران زده میشود
این سه هم زنان در زمان آینه صیغه جمع
مؤنث غایبیه مجهول فعل مضارع ان نقران
مخاطب بود پس مذکر را بود و پس مؤنث را
بود آنست که مذکر را بود و نقران زده میشود
نمود در زمان آینه صیغه تشبیه واحده
مذکر مخاطب مجهول فعل مضارع نقران زده
میشود شما دو مرد در زمان آینه صیغه تشبیه
مذکر مخاطب مجهول فعل مضارع نقران زده
زده میشود شما که مردان در زمان آینه

صیغه جمع مذکر مخاطبین مجهول فعل مضارع
 انتم که مؤنث را بود لفظی بین زده میشود
 توزن در زمان آینده صیغه واحد مؤنث
 مخاطبه مجهول فعل مضارع لفظی بین زده میشود
 شما دوزن در زمان آینده صیغه تشبیه
 مؤنث مخاطبین مجهول فعل مضارع لفظی
 زده میشود شما همه زنان در زمان آینده
 صیغه جمع مؤنث مخاطبات مجهول فعل مضارع
 آن دو که حکایت نفس را بدو از بزرگ ده میشود
 من مرد یا زن در زمان آینده صیغه واحد
 متکلم مجهول فعل مضارع لفظی بین زده میشود
 همه مردان و یا همه زنان در زمان آینده
 متکلم مع غیر مجهول فعل مضارع **آهیم** فاعل

از غلامی مجرد به وزن فاعل میآید همچون ^کمضار
وقائل و از غیر غلامی مجرد به وزن فعل مضارع
میآید با آوردن میم مضمومه بجای حرف
مضارعت و بکسر ناقبل آخر همچون مکرم
و مدحرج اسم فاعل بر شمس صیغه میآید
سه مذکر را بود و سه مؤنث را آنسه که مذکر
بود ضاربت یکمرد زنده صیغه واحد مذکر اسم
فاعل ضاربان دو مرد زنده صیغه تشبیه مذکر
اسم فاعل ضاریون هم مردان زنده صیغه جمع
مذکر اسم فاعل آنسه که مؤنث را بود ضاربت
یکزنی زنده صیغه واحد مؤنث اسم فاعل
ضاربتان دوزنی زنده صیغه تشبیه مؤنث
اسم فاعل ضاربات همه زنان زنده صیغه

معلوم

طریق فعل تشبیه
ضاربت ضاربان ضاریون
ضاربت ضاربتان ضاربات

مؤنث اسم فاعل اسم مفعول زنگاری
 مجرور مجرور مفعول میاید همچون مفعول
 و مفعول از غیر زنگاری مجرور مفعول
 مجهول میاید با آوردن میم مضمومه بجای و
 مضارع و فتح ماضی و همچون مکرّم و مدح
 اسم مفعول برش صیغه میاید پس مذکر
 بود و مؤنث را بود البته که مذکر را بود
 مفعول یکم زده شده صیغه واحد مذکر
 اسم مفعول مفعولان دو مرد زده شده صیغه
 تشبیه مذکر اسم مفعول مفعولان همه مردان
 زده شده صیغه جمع مذکر اسم مفعول البته
 مؤنث را بود مفعولان یعنی زنی زده شده
 صیغه واحد مؤنث اسم مفعول مفعولان

مؤنث اسم فاعل
 مفعول مفعولان مفعولان
 مفعول مفعولان مفعولان

دورنی

نزد و نیز در زمان گذشته صیغه واحد مؤنث
غایبه معلوم فعل مجدلم تقریباً نژاد این
وزن در زمان گذشته صیغه تشبیه مؤنث
غایبتین معلوم فعل مجدلم بقرین نژاد این
همه زمان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث
غایباً معلوم فعل مجدلان شش مخاطب بود
بسیه مذکر را بود و سپه مؤنث را بود **آن سپه**
مذکر را بود تقریب نزدی تو مرد در زمان گذشته
صیغه جمع مذکر مخاطب معلوم فعل مجدلم بقرین
سما و مرد در زمان گذشته صیغه تشبیه مذکر
مخاطبتین معلوم فعل مجدلم تقریباً نژاد این
در زمان گذشته صیغه جمع مذکر مخاطبتین معلوم
فعل مجدلان سپه مؤنث را بود تقریباً نزدی

توزن در زمان گذشته صیغه واحده مؤنث
مخاطبه معلوم فعل مجزوم تقریر نزد دیدن سواد وزن
در زمان گذشته صیغه ثانیة مؤنث مخاطبه
معلوم فعل مجزوم تقریر نزد دیدن سواد وزن
در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث مخاطبات
معلوم فعل مجزوم **آن دو که** حکایت نفس را
بودم انقرب نزد من مرد یازن در زمان
گذشته صیغه احد متکلم معلوم فعل مجزوم انقرب
نزدیک آمدن مردان و یازن در زمان گذشته
صیغه جمع متکلم مع غیر معلوم فعل مجزوم **آن دو که**
معلوم فعل مجزوم را مجهول یعنی ما قبل خوار فتح
گن و جوف مضارع انضم گن تا لم یضرب
لم یضرب شود مجهول معلوم فعل مجزوم را نیز چهارده

مثال سبت کس غایب را بود و کس حاضر
 بود و دو حکایت نفس را بود آن کس که
 غایب بود چه مذکور را بود و چه مؤنث را بود
 آنکه نه مذکور را بود لم تعرب زده نشد
 و یک در زمان گذشته صیغه واحد مذکر
 غایب مجهول فعل مجرد لم تعرب زده نشدند
 ایشان دو مرد در زمان گذشته صیغه
 مذکر غایبین مجهول مجرد لم تعرب زده نشدند
 ایشان نامه مردان در زمان گذشته صیغه
 جمع مذکر غایبین مجهول مجرد **آنچه**
 مؤنث را بود لم تعرب زده نشد و بی زن
 در زمان گذشته صیغه واحد مؤنث غایب
 مجهول فعل مجرد لم تعرب زده نشدند ایشان

لم تعرب لم تعرب لم تعرب
 لم تعرب لم تعرب لم تعرب
 لم تعرب لم تعرب لم تعرب
 لم تعرب لم تعرب لم تعرب
 لم تعرب لم تعرب لم تعرب
 لم تعرب لم تعرب لم تعرب
 لم تعرب لم تعرب لم تعرب
 لم تعرب لم تعرب لم تعرب

دورن در زمان گذشته صیغه شنبه مؤنث
غایبین مجهول فعل مجدلم نظر بوزده گذشته
همه زمان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث
غایبین مجهول فعل مجدلان شمس غایب را
بود پس مذکر را بود و پس مؤنث را بود آن
پس مذکر را بود لم نظر بوزده ششوی مؤنث
در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غایب
مجهول فعل مجدلم نظر بوزده نشوید شما و مؤنث
در زمان گذشته صیغه شنبه مذکر غایبین
مجهول فعل مجدلم نظر بوزده نشوید شما همه
مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر غایبین
مجهول فعل مجدلان شمس مؤنث را بود لم نظر بوزده
زده نمی شوی تو زن در زمان گذشته صیغه

واحد مؤنث مخاطبه مجهول فعل جی لم تقربا
 زده نشوید شما دو زن در زمان گذشته
 صیغه تشبیه مؤنث مخاطبه مجهول فعل جی
 لم تقربین زده نشوید شما همه زنان در زمان
 گذشته صیغه جمع مؤنث مخاطبه مجهول فعل
 جی آن دو هم حکایت نفس بود لم تقربا
 زده نشدم من مردان در زمان گذشته
 صیغه متکلم معلوم فعل جی لم تقربا ده
 نشدم می همه مردان و یا همه زنان در زمان
 گذشته صیغه متکلم مع انفر مجهول فعل جی
 معلوم فعل نفی **تقربا** در مثال است
 غایب را بود و شش مخاطبه بود دو حکایت
 نفس را بود آن است که غایب را بود

طریقه نفس است
 لا تقربا لا تقربان لا تقربین
 لا تقربا لا تقربان لا تقربین
 لا تقربا لا تقربان لا تقربین
 لا تقربا لا تقربان لا تقربین
 لا تقربا لا تقربان لا تقربین
 لا تقربا لا تقربان لا تقربین

بود و به مؤنث را بود آن سه جمله مذکر را بود لا
لا تضرب نیزند وی مرد در زمان آینده صیغه
واحد مذکر غایب معلوم فعل نفی لا تضربان نیزند
ایشان دو در زمان آینده صیغه تشبیه مذکر
غایبین معلوم فعل نفی لا تضربون نیزند این
جمعه مردان در زمان آینده صیغه جمع مذکر
غایبین معلوم فعل نفی **ان** به که مؤنث را بود
لا تضرب نیزند و نیز در زمان آینده صیغه
واحد مؤنث غایب معلوم فعل نفی لا تضربان
نیزند این دو در زمان آینده صیغه تشبیه
مؤنث غایبین معلوم فعل نفی لا تضربین نیزند
ایشان همه زنان در زمان آینده صیغه جمع
مؤنث غایبات معلوم فعل نفی **ان** میسر که محال

پس مذکور را بود و سه مؤنث را آن است که مذکور
 بود الا تضرب نیز فی نحو مرد در زمان آئنده
 صیغه واحد مذکر مخیاطین معلوم فعل تخی لا تضرب
 نیز نید شما و مرد در زمان آئنده صیغه
 تشبیه مذکر مخیاطین معلوم فعل تخی لا
 تضربون نیز نید شما همه مردان در زمان
 آئنده صیغه جمع مذکر مخیاطین معلوم فعل تخی
 انسه که مؤنث را بود الا تضرب نیز فی نحو
 در زمان آئنده صیغه واحد مؤنث مخیاطین
 معلوم فعل تخی لا تضربان نیز نید شما و زن
 در زمان آئنده صیغه تشبیه مؤنث مخیاطین
 معلوم فعل تخی لا تضربن نیز نید شما همه زنان
 در زمان آئنده صیغه جمع مؤنث مخیاطین

معلوم فعل

مجهول فعل تقي لا يضر بان زده نمیشوند این
 دو مرد در زمان آینده صیغه تشبیه مذکر
 غایبین مجهول فعل تقي لا يضر بان زده نمیشوند
 اینها همه مردان در زمان آینده صیغه
 جمع مذکر غایبین مجهول فعل تقي انشاء
 مؤنث را لا تضر بان زده نمیشود و می زن
 در زمان آینده صیغه واحد مؤنث غایب
 مجهول فعل تقي لا تضر بان زده نمیشوند اینها
 دوزن در زمان آینده صیغه تشبیه مؤنث
 غایبان مجهول فعل تقي لا يضر بان زده
 نمیشوند اینها همه زنان در زمان آینده
 صیغه جمع مؤنث غایب مجهول فعل تقي
 ان ستمس که تقي طلب را بود و تشبیه مؤنث

بود آنکه که

کتاب در باب

نحوه نوشتن

صلى على محمد وآله

صلى على محمد وآله

صلى على محمد وآله

صلى على محمد وآله

بود آنکه مذکور بود لا تقرب زده نمیشوی
تو مرد در زمان آینده صیو واحد مذکر
مخاطب مجهول فعل می لا تقربان زده نمیشود
شما دو مرد در زمان آینده صیو تشبیه مذکر
مخاطب مطلق مجهول فعل می لا تقربون زده
نمیشود شما همه مردان در زمان آینده صیو
جمع مذکر مخاطب مجهول فعل می التَّسْبَعُ که مؤنث را
بود لا تقربان زده نمیشوی تو زن در زمان
آینده صیو واحد مؤنث مخاطب مجهول
فعل می لا تقربان زده نمیشود شما دو زن
در زمان آینده صیو تشبیه مؤنث مخاطب مطلق
مجهول فعل می لا تقربان زده نمیشود شما همه
زنان در زمان آینده صیو جمع مذکر مخاطب

صلى على محمد وآله
صلى على محمد وآله
صلى على محمد وآله
صلى على محمد وآله
صلى على محمد وآله

فعل بعقل بضم عین بود در آخر کس چهار وجه
 رواست ضم و فتح و کسر تسکین بعد از فک
 ادغام همچون شد شد شد شد و اگر صیغوز
 غیر باب بعقل بضم عین بود در آخر کس سه
 وجه رواست فتح که تسکین بعد از فک ادغام
 همچون فر فر فر و اگر **آخر کلمه مثل پ ک**
 باشد ویرامی اندازند همچون ایم و ادع و خوش
 عمل دویم آنکه تا که حرف مضارعت است
 ویرامی اندازند نظر مایلی حرف مضارعت
 میکنند اگر مایلی حرف مضارعت متحرک باشد
 امر تمام میشود همچون قل و بی و اگر مایلی حرف
 مضارعت ساکن باشد نظر بعین بابش میکنند
 اگر عین بابش مضموم باشد بر او شش هجزه

ابتداء کسین متعذر

وصل مضموه میآرند همچون انصر و قتل و اگر عین باشد
 مکسور و یا مفتوح و انشع و اگر صیغه از باب افعل
 لیفعل بود بر اولش بنزه مفتوحه لاسقطه را میآرند
 خواه مایلی حرف مضارفت متحرک باشد خواه
 ساکن باشد امر تمام میشود همچون اکرم و اقرب
امر بی لام بر شش صیغه میآید سه مذکر را بود
 و سه مؤنث را بود آن سه هم مذکر را بود
 بزین تو مرد صیغه واحد مذکر امر بی لام از باب
 بزینید شما و مرد صیغه تشبیه مذکر امر بی لام
 اظربو بزینید شما همه مردان صیغه جمع مذکر
 امر بی لام القسه که مؤنث را بود اظرب بزین تو
 زن صیغه واحد مؤنث امر بی لام اظربا
 بزینید شما دوزن صیغه تشبیه مؤنث امر

باشد و اولش بنزه وصل مکسوره را
 میآرند همچون اضرب ۲
 مفتوحه ۲
 بخود بنویسد
 در این آیه را در کتاب خود بنویسد
 بر وجه یاد کردیم از اموات
 اینست بسم الله الرحمن الرحیم عند
 بهم با کان یفعلون
 اضرب اضربا اضربو
 اضرب اضربا اضرب
 اضرب اضربا

به لام اضربن بزنید شما هم زمان صیغه
 مؤنث امر به لام **امر باللام بزنید صیغه مؤنث**
 مذکر را بود و بزنید مؤنث را بود الله اعلم
 بود لیضرب کوتا بزنند وی مرد صیغه واحد
 مذکر غایب معلوم امر باللام لیضربا کوتا بزنند
 این دو مرد صیغه تشبیه مذکر غایب
 معلوم امر باللام لیضربا کوتا بزنند این
 همه مردان صیغه جمع مذکر غایب معلوم
 امر باللام آن سه مؤنث را بود تقرب کو
 تا بزنند وی زن صیغه واحد مؤنث غایب
 معلوم امر باللام تقربا کوتا بزنند این
 دو زن صیغه تشبیه مؤنث غایب
 معلوم امر باللام لیضربن کوتا بزنند این

دو حکایت نفس را بود

طریقه ضربت نیست که
 لیضرب لیضربا لیضرب
 تقرب تقربا لیضرب
 لا ھب تقربا

همه زمان صیغه جمع مؤنث غایب معلوم
 امر بالام ات دو که حکایت نفس بود
 لا ضرب کونا بزخم من مرد یا زن صیغه و جه متکلم
 امر بالا لنترب کونا بزخم ما به مردان و یا چه
 زن صیغه متکلم مع غیر امر بالام **اگر خواست**
 معلوم امر بالام را مجهول کنی ما قبل قرانج
 کن و جوف مضارعت را ضم کن سخن مخاطب
 بر سخن غایب تقدیم کن سخن غایب بر روی
 متکلم تقدیم کن تا لنترب لنترب شود مجزوا ^{لام}
 نیز چهاره مثال است شش مخاطب بود سخن
 غایب را بود و دو حکایت نفس را بود آن سخن که
 مخاطب را پس مذکر را بود و پس مؤنث را بود آن
 پس که مذکر را بود لنترب کونا زده شوی تو مرد

ط لنترب نفس
 لنترب
 لنترب
 لنترب
 لنترب
 لنترب
 لنترب
 لا ضرب

صیغه واحد

صبوه واحد مذکر منی طلب مجهول امر بالام تقربا
کو تازده شود و شما دو مرد صبوه تشریح مذکر
منی طلبین مجهول امر بالام تشریح کو تازده شود
شما همه مردان صبوه جمع مذکر منی طلبین مجهول
امر بالام انتبه که مؤنث را بود تخریب کو تازده
شوی تونز صبوحه واحده متشوه مؤنث
منی طلبه مجهول امر بالام تخریب کو تازده شود
شما دو مرد صبوه تشریح مؤنث منی طلبین مجهول
مجهول امر بالام تشریح کو تازده شود شما همه
زنان صبوه جمع مؤنث منی طلبات مجهول امر
ان سکتس که غایب را بود سه مذکر را بود و
مؤنث را بود ان سه که مذکر را بود لیفرب
کو تازده شود وی مرد صبوه واحد مذکر غایب

بر که این کتاب در کتاب نوشته
دارد اولی التشریح

این است
لاله ۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱

لاله ۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱

مجهول امر بالام لیضربا کوتازده شوند ایشان
دو مرد صیبه و تشینه مذکر غائبین مجهول امر بالام
لیضربو کوتازده شوند ایشان همه مردان صیبه
جمع مذکر غائبین مجهول امر بالام **ان** به که
مؤنث را بود لظرب کوتازده شود وی زن
صیبه و اجدۀ مؤنث غایبه مجهول امر بالام
لظربا کوتازده شوند ایشان دوزن صیبه
تشینه مؤنث غائبین مجهول امر بالام لیضربا
کوتازده شوند شما همه زنان صیبه جمع مؤنث
غایب مجهول امر بالام آن دو که حکایت نقل
بود لظرب کوتازده شوم من مرد یا زن صیبه
واحدۀ متکلم مجهول امر بالام لظرب کوتازده
شویم یا همه مردان و یا زنان صیبه متکلم مع غیر

مجهول امر باللام معلوم فعل نهی را نیز بر باره
 مثال است علی هذا القیاس شمس می خاطب
 مقدم می آید و شمس غایب مقدم می آید بر او
 تکلم آن شمس که می خاطب را بود پس مذکر را بود
 و پس مؤنث را بود آنکه که مذکر را بود لا اقرب
 من تو مرد صیغه واحد مذکر می خاطب معلوم
 فعل نهی لا اقرب با مزید شما دو مرد صیغه
 مذکر می خاطبین معلوم فعل نهی لا اقرب با مزید
 شما همه مردان صیغه جمع مذکر می خاطبین معلوم
 فعل نهی آنست که مؤنث را بود لا اقرب من
 تو زن صیغه واحد مؤنث می خاطبه معلوم فعل
 نهی لا اقرب با مزید شما دو زن صیغه
 مؤنث می خاطبین معلوم فعل نهی لا اقرب با مزید

بر شمس غایب

طریقہ فرشتہ است
 لا اقرب لا اقرب لا اقرب
 لا اقرب لا اقرب لا اقرب
 لا اقرب لا اقرب لا اقرب
 لا اقرب لا اقرب لا اقرب
 لا اقرب لا اقرب لا اقرب
 لا اقرب لا اقرب لا اقرب

شما همه زمان صیغه جمع مؤنث مخاطبان معلوم
 فعل نهرا آن مشتق که غایب را بود پس مذکر را
 بود و سه مؤنث را بود آن سه که مذکر را بود
 لا یضرب مزندوی مرد صیغه واحد مذکر غایب
 فعل نهرا لا یضرب بازنند این دو مرد صیغه
 مذکر غایب معلوم فعل نهرا لا یضرب بازنند
 این نه همه مردان صیغه جمع مذکر غایب
 معلوم فعل نهرا آن سه مؤنث را بود لا یضرب
 مزندوی زن صیغه واحد مؤنث غایب معلوم
 فعل نهی لا یضرب بازنند این دو زن صیغه
 مؤنث غایب معلوم فعل نهی لا یضرب بازنند
 این نه همه زمان صیغه جمع مؤنث غایب معلوم
 فعل نهی آن دو که حکایت نفس را بود لا یضرب

مزمن من مرد یا زن صیغه واحد متکلم معلوم
 فعل نه لا تقرب مزنجیم ماهمه مردان و یا همه
 زنان صیغه متکلم مع ایغیر معلوم فعل
 نه اگر خواهی سیکه معلوم فعل نه را مجهول
 کنی ما قبل اقوال فتح کون و حرف مضارع است
 ضم کون تا لا تقرب لا تقرب شود مجهول فعل
 نهی را نیز چهارده مثال است مستثنی محط
 بود و مستثنی غایب را بود و دو حکایت نفسی
 بود آن مستثنی که مخی طبع را بود و سه مذکر را بود
 و سه مؤنث را بود آن سه مذکر را بود و لا تقرب
 زده مشوی تو مرد صیغه واحد مخی طبع مجهول
 فعل نه را تقرب بازده مشویید شما دو مرد صیغه
 تشبیه مذکر مخی طبعین مجهول فعل نهی لا تقرب

طرفه هر فعل نسبت که
 لا تقرب لا تقرب لا تقرب
 لا تقرب لا تقرب لا تقرب
 لا تقرب لا تقرب لا تقرب
 لا تقرب لا تقرب لا تقرب
 لا تقرب لا تقرب لا تقرب
 لا تقرب لا تقرب لا تقرب

زده مشوبه سماحه مردان صیغه جمع مذکرفاع
مجهول فعل منفی التسه که مؤنث را بود لا تضرب
لا تضربا لا تضربین علی هذا الضیاع ^{بالتعمیر} ^{بالتعمیر}
غایب را بود سپه مذکر را بود و سپه مؤنث را بود
آن سپه که مؤنث را بود لا تضرب زده مشود و
مرد صیغه واحد مذکر غایب مجهول فعل منفی
لا تضربا زده مشوند این نزد مرد صیغه
مؤنث غایب مجهول فعل منفی لا تضربا زده
مشوند ایشان همه مردان صیغه جمع مذکرفاع
مجهول فعل منفی التسه که مؤنث را بود لا تضرب
لا تضربا لا تضربین علی هذا الضیاع ^{بالتعمیر} ^{بالتعمیر} آن دو که
حکایت نفس را بود لا تضرب زده مشوم من
مردان صیغه واحد متکلم مجهول فعل منفی

لا تضرب زده مشو بیا بمردان و بیا که زمان
 صیغه متکلم مع ان غیر مجهول مثل نه اسم زمان
 و ایم مکان از باب یفعل بکسر العین و از
 مثال مطلقاً بروزن مفعول میاید همچون مفعول
 و مؤنثه و از غیر باب یفعل بکسر العین و از
 ناقص مطلقاً بروزن مفعول میاید همچون مفعول
 و مرجی اسم زمان و اسم مکان بر سه صیغه میاید
 مضرب یک وقت زدن و یکجای زدن صیغه
 واحد مذکر اسم زمان و اسم مکان مفعولان و دو
 زدن و دو جای زدن صیغه ششینه مذکر اسم
 زمان و اسم مکان مضارع کلا بجمع و قترهای زدن
 و جایهای زدن صیغه جمع مذکر اسم زمان و اسم مکان
 اسم الت از ثلاثه مجرد بروزن مفعول مؤنثه
 و مفعول

از ثلاثه مجرد ۳

و از غیر ثلاثه مجرد بروزن
 مفعولان از باب یفعل
 و از غیر ثلاثه مجرد بروزن
 مفعولان از باب یفعل
 مضرب مفعولان مضرب

در مجلب و مکتب
 طریقه فصل نسیب
 مضرب مضربان
 طریقه فصل نسیب که
 اضرب مضربان اضربون
 ضرب ضریب
 ضرب ضریب

میآید همچون مفتاح ^و اسم الت بر سه صیفه
 میآید مضرب یک الت زون صیفه و چند اسم الت
 مضربان دو الت زون صیفه تشبیه اسم الت
 مضرب همه التهای زون صیفه جمع اسم الت
 اسم تفضیل بر شش صیفه میآید سه مذکر را بود
 و سه مؤنث را بود آن سه که مذکر را بود اضرب
 یکم دی زنده تر صیفه واحد مذکر اسم تفضیل
 اضربان دو مردی زنده تر صیفه تشبیه
 مذکر اسم تفضیل اضربون همه مردان زنده تر
 صیفه جمع مذکر اسم تفضیل **اضرب** که مؤنث را بود
 ضرب یک زنی زنده تر صیفه واحد مؤنث
 اسم تفضیل ضربیان دوزنی زنده تر صیفه تشبیه
 مؤنث اسم تفضیل ضربیات همه زنان زنده تر

صیغه جمع مؤنث اسم تفضیل

شده بتوفیق خدا لایینام

این کتاب در روز جمعه ششم

هر که خواند دعای شمع دارم

ز آنکه من بنده کنه کرام

ان الله تعالى برساله صلى الله عليه وسلم ثابت است مراقد تقارا
 بناه فتمها من بعد ثابت است مراقد تقارا
 ان الله تعالى برساله صلى الله عليه وسلم ثابت است مراقد تقارا
 بناه فتمها من بعد ثابت است مراقد تقارا

الوصل مسح به المضموم في الضم وما قبله اوجه يكون كسورة
 اية القول نصر زيد و يجوز كمال محبت كس تحت

باسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على نعمائه والصلوة على رسوله
 محمد خاتم الانبياء وبعد فتمه جده من تعريفه
 منطوية جارية بحجى له خلق الكتب المبرهنة
 على اربعة ابواب لبيان الاول وتفصيل لابنه وهو
 اربعة فصول **فصل** الاول علم ان افضل على اى
 بناء كان لا يخلو من ان يكون صحيحا او معيوبا متلا
 او اجوف او ناقصا او ضعيفا او ملقوبا باقا الصحيح
 يكن فيه تقوية لا اعتلال تجوز هرب وخرج واهتاف
 على مزين عطف الشاقي وعطف الربوب ومعاطف

الشرائي وهو ما تحي نيس في مقابلة عينه ولامه
 نحو قر اصله فـ وهو الضعف الرباعي وهو ما تحي نيس
 في مقابلة فائمه ولامه الاولى وعينه ولامه الثانية
 نحو صر وامتثال ما كان في مقابلة فائمه واول
 ياء نحو وعد ولسر والاجوف ما كان في مقابلة
 عينه واول ياء واول الف منقلبة عن ا حيم ما نحو
 قال وبيع اصلهما قول وبيع وهذه الثلاثة
 تسمى جروف الاحتمال لانها ناقص ما كان لمعتل
 في مقابلة لامه نحو دعا واما اصلهما دعوى
 والضيف ما كان لمعتل في مقابلة عينه ولامه
 روى وقوى الملتوى ما كان لمعتل في مقابلة
 فائمه ولامه نحو ونسى ووجي **الفصل الثاني**
 اعلم ان الابواب لابنية الالف التي اخبرنا

عاود وبيع و ٣

زخورد حى
 ونسى اخيرا تيشي مضارع
 وبيع مصدر بمعنى سوده
 وبيع بارى ١٢

في الثلاثي

اجتمعون في اثنان وعشرون بابا وهي اربعة
 مرات المرتبة الاولى الثلاثي المجردة وهي ستة
 الارباب جدا بفعل يفرس نحو ضرب يفرس ولفرود
 اصله يفرر ووثب يثب ووثب يثب ووثب يثب ووثب
 يثب ^{اصه سبع} ورمى يرمى اصله يرمى وروى يروى
 وروى يروى اصله لوى وناميها فعل يفعل نحو
 نصر نصروا وريد يردو اصله يردو وودو يودو
 يودو مثال مضاعف ودام يدام وودو يودو
 اصله يدهو وناميها فعل يفعل نحو منع يمنع ووضغ
 يضع اصله لوضغ ورضي يرضي اصله يرضي
 وعلم ان فتح العين في المضاعف من مثال
 هذا الباب منقولة عن الكسرة الى الفتح وانما
 نقلت بالالف افعال الواردة عليه كما تراها قد

روى ٢

اصله يردم ٣

جوز في اثنين

وقع احد دون الملق وبي المنة والبا و
 العين مخففت والحاء في مقابلة العين
 اول الام فلوا استعملوا في فعل بكه العين نحو
 يسبح يسبح لزم مجاورة الكسرة للحلق
 لو وقعها قبله او بعده وهم يعاقونها لغيرها
 من الكلفة فاختاروا **الف** للحفوف والبعث
 يفعل نحو محمد محمد وعرض بعض لا وضرب
 ووسع يسع اصله يوسع وكذا يسيس
 وخاف يخاف اصلها خوف يخوف وكذا باب
 يهاب اصلها يهيب يهيب خشى خشى وقوى
 يقوى وكذا يحي يحي ووجي يوجي **واصله ان**
 ما سطره الواو في المصارع من مثال يهاب
 نحو وسع يسع اصله يوسع وطى يطى فان فتحه

نحو

استورد كونه
 اصله يعرض
 وان تمدن فهو يمدد من شرب

ترسيد ترسيد قوت كرتن
 زنده كنه

سقوا من كسيرة لحيون الحلق وما ثبت فيه
 اذ او من ذلك نحو وحل يو حل وواو يوزح
 بولي فان الفتحة اصلية في عينه **وفا بها** فعل لفظي
 نحو لم ينعم وورث يرث اصله يورث وولي
 يلي اصله بولي **وبها** فعل بفعال نحو سرق
 يسرق ووجهت سجت وفتح وفتح طمان بطول ووجه
 يرحو وهد اظنا لا يكون الا لازما **المربطان**
 التلا في المريد فيه وبنى التلا في ما
 يفعل نحو الكرم بكرم واجب كجب وواجب بوجوب
 وكذا اليه يوسر اصله يوسر واقام يقم اصلها
 اقوم يقوم وكذا اراب يريب واهدي يهد
 وارهوي يروى وكذا احي يحي واولح يولح
 وكذا ايدى يودي اصله سدى **اسلم** ان اصل

ارام كرفتن ميراس كرفتن
 نزدیک شدن بزوجه شدن

وكذا ايسر يوسر

يفعل يائل

فعل يفعل لان همزة فعل قطعية يدل على قول
الرجل اكر مني فكان مفعول حقا ان لا يقط
بعد حرف المضارعة الا انهم كرهوا ان يقولوا
في الحكايات او فعل فاستعملوا ما عرنا ثم مع
بتعال **وتانيا** فعل يفعل نحو من يصيح ووجد
يوجد ووجد يوجد وكذا اليسير ويصير وصوت
يصوت وكذا اطيب يطيب ربي يربي
وستوي يستوي وكذا احي يحيى ووفى يوفى **واقلم**
ان الزانية فيه هي العين الاولى عند
والثانية عند الآخرين وكذا الخلاف في الزا
من كل كسر **وقال** فاعل يفعل نحو في
رجل يكاتبه واطب يواظب وكذا اليسير
وجواب كواب وكذا اطيب يطيب وحاوي يحاوي

و در اوی بد اوی و خانی بخانه و دوا در دوا و اوی در اوی

افتعل یفتعل نحو احتیب و حنیب و حنیب اصح یحیی

و انسخ یفصح اصلها او انسخ یفصح فقولند انسخ و انسخ

تا در ادغام التاء فی التاء انسخه لکن انسخه

یسر و اقنات تقیاب اصلها اقوت لغت

و کذا اکتال یکتال و اختفی یختفی و اختوی یختوی

و اتقی یقنی اصلها او اتقی یوتقی **و اعلم** ان التاء

لنقول فی یفتعل اصلها یا فتعل کما قلنا فی یفعل

اصلها یا فعل لان همزة افتعل و ضمیته بیلیل

قولهم الرجل احتیب فکان من حنیب ان یسقط

بعد و ان یضارعه و کذا کل همزة یوزن به

و خاسبا انفعول یفعل نحو اسحب یسحب

و انقض ینقض و انقار ینقار اصلها انقود و

مرغ از بهوا فرود آمدن تا فرمای بردار فرود

و کذا

وإنما القاسم تقاسم في الجلي والجلي وانشروى ينزوي

ويما بينهما افعال يفعل نحو احر كبر واسود ليسو

وكذا ابيض يبيض وانشروى ينزوي من انشروى

هذا البياض الصلحا انشروى ينزوي وانشروى ينزوي

وقليل لو او النانوية انشروى ينزوي

فمما لا يولد لقلب على موازات انشروى ينزوي

ينزوي **ويما بينهما** افعال يفعل تقديرهما

افعال يفعل نحو احر كبر واسود ليسو

وكذا ابيض يبيض وانشروى ينزوي

انشروى ينزوي وانشروى ينزوي

انشروى ينزوي وانشروى ينزوي

انشروى ينزوي **ويما بينهما**

و ياؤ

بعضا فعل تفاعلا نحو تدارك تدارك
 و تقصم يتقصم و توارث يتوارث و كذا
 يتياسر و يتجاب و يتجاوب و كذا
 و تقصبي يتقصبي و تداوي يتداوي و توارثي
 يتوارثي و عا شرا استعمل
 كذا استنجح و استنجح و استنجح
 يستنجح و كذا استنجح استنجح
 يستنجح و كذا استنجح استنجح

استنجح

استنجح
 استنجح
 استنجح

استنجح
 استنجح
 استنجح
 استنجح

المرتبة الثالثة الرباعية الجردية وهي باب واحد
 فعمل يفعل بخود يخرج ^{كأنه يخرج} يدخرج وهو **مفعول**
 ويخرج يوجس يوجس **مماثل** **وإضايف** **جوب**
 يجوب وكذا مبطين مبطين **قلب**
 القاسي وضوحى **المرتبة الرابعة** الرباعية
 المزيدة وهي غلاشة ابواب ولا يكون هذا
الابواب الغلاشة متعدية الا لازمت احد
 تفعلل **مماثل** بخود يخرج يتخرج **وإضايف**
 يتصاصل ويجوب يجوب **كذا** مبطين
 مبطين **مماثل** القاسي **وتأنيها**
مماثل يفعلل مثل ابرشق يبرشق
وتأنيها افعلل يفعلل **تقدير** **مماثل**
مماثل يخواقشع يقشع **الفصل الثالث**

اعلم ان ابواب الابنية التي ذكرنا بالافعال
فاذا اردت بناء الفعل للمفعول بنحو
بناء المجرى

بخوانند و اگر با کسی

لقینا بخواند من قسیمی

و بعد تا هم مراداً بخواند

تو همکجا خواند

یعنی قصد کردیم با شما را

ای قسیمی ما قافه کردیم ما مقدار

ملازمین از قسیمی را موجود و با قسیمی

ایشان را با قسیمی یکدیگر کردیم

میرند اینها تا از تونوعه از شکر کردیم

بسم الله الرحمن الرحيم

العوامل في النجوم على ما ألفه الشيخ الامام
الفاضل عبد القاهر ابن عبد الرحمن وجعل
ثقي الله سراره وجعل الجنة مثواه مائة عامل
منها لفظية ومنها معنوية فاللفظية منها على
ضربين سماعية وقياسية فالسماعية منها
احد وتسعون عاملا والقياسية منها ثمانية
عوامل والمعنوية منها عددان ويتنوع الاسماء
منها على ثلثة عشر نوعا **النوع الاول** حروف
تجزئ الاسماء فقط وهي سبعة عشر حرفا احدها الباء
يكون للالصاق نحو مرتب بزيد و به و دا
والتعدية نحو ذميت بزيد والاستعانة نحو

كاتب

كُتِبَ بِالْقَلَمِ وَالْمَصَاحِبَةُ نَحْوُ خَلَّتْ عَلَيْهِ شَيْبًا
السُّفْرُ وَالْقَمِيمُ نَحْوُ بَاعَدَ لَا فَعْلَانِ كَذَا أَوْ مَقَابَلَةٌ
نَحْوُ نَعِبَتْ بِذَا يَهْدَا أَوْ الظَّرْفِيَّةُ نَحْوُ جَلَسَتْ بِالسُّجْدِ
أَيْ فِي الْمَسْحِ وَزَائِدَةٌ نَحْوُ قَوْلِهِ تَعْمَلُوا وَلَا تَلْمِزُوا
بِأَيْدِيكُمْ إِلَّا التَّسْلِيكَ وَكُنْفَى بِأَيْدِيكُمْ سَمِيدًا أَوْ مَنْ
يَكُونُ لِلرَّابِعَةِ الْعَاثِيَةِ فِي الْمَطَانِ نَحْوُ سَمِعَتْ
مِنْ الْبَصْرَةِ أَيْ الْكُوفَةَ أَوْ فِي الزَّمَانِ نَحْوُ صَمِعْتُ
فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ أَيْ الصَّبْتِ وَالتَّبَعِيضُ نَحْوُ أَحَدَتْ
مِنْ مَحَالِّ بَعْضِ مَحَالِّ التَّبَيُّنِ نَحْوُ قَوْلِهِ تَعْمَلُوا
الرَّحِمِ مِنَ الْأَوْثَانِ وَزَائِدَةٌ نَحْوُ جَاءَنِي مِنْ
مِنْ أَحَدٍ وَقَدْ كُنْتُ بِمَعْنَى فِي قَلِيلٍ نَحْوُ قَوْلِهِ تَعَاوَا
نَوَدَى لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ وَفِي الظَّرْفِيَّةِ نَحْوُ
مَحَالِّ فِي الْكَيْسِ وَظَلَّتْ فِي الْكِتَابِ وَاللَّامُ

كتب بالقلم والكصاحبة نحو دخلت عليه ثياب
السفر والقسم نحو بالمد لا فعلا كذا أو مقابلة
نحو لعبت بهذا بهذا أو الظرفية نحو جلست بالسجدة
أسي في المسور و زائدة نحو قوله نعم ولا تسقوا
بأيديكم إلا الشاملة وكفى بالمد كسعيد أو من
يكون للابتداء الغاية في المكان نحو سرت
من البصرة إلى الكوفة أو في الزمان نحو صممت
فمن يوم الجمعة إلى السبت والتبعض نحو أحضرت
من المال بعض المال والتبيين نحو قوله نعم فاستبوا
الرجس من الأوثان و زائدة نحو جأني من
من أحد وقديحي بمعنى في قايلا نحو قوله تعادوا
نودي للصلاة من يوم الجمعة وفي اللظفة نحو
مال في الكيس و نظرت في الكتاب وإلا لاء

للاهتمام والغاية في المكان نحو فرجبت الاستوق
ادنى الزمان نحو اتوا الصيام الى الليل ومصايا
نحو قوله نعم فانسلوا وجوبكم وايدكم انما فرج
واسجوار وسكم وارحلكم انما الكعبين وبمن
مع قاسملا نحو قوله نعم ولانا كلوا اموالهم الى
اموالكم امي مع اموالكم وحسب للاشياء الغاية ومجربا
جزء الاخير من الشيء الاول نحو اكلت السمكة حتى
رائحتها او متصل بجزء الاخير من شيء الاول نحو نمت
البارحة حتى الصباح وما بعد ياتد خل فيما قبلها
والسلام للاختصاص نحو مال زيد ورجل اللوس
والتعليل نحو ضربت للتأديب واقسم نحو عهد
لا يؤخر الاجل وبمعنى من مع القول نحو قلت
زيد انه لم يفعل الشرة زائدة نحو ردي للم

ولا آباءكم ورب للتفصيل ويختص بالندوة الموصوفة
ويبرز مجرور بالوصف بمفرد مجرور بحمل كريمة
تقيده أو مجمله مجرور بحمل ابوه منطلقا في القيمة
وعلى الاستعلاء مجرور بيد على اسطح وعليه دين
وعن السبعه والحقا ورة مجرور ميت السهم من تقوى
الى الصيد واديت غنة الدين واخذت غنة لعلم
والكاف للتشبيه مجرور كالاسد وزايدة مجرور
قوله تعاليس كمثلث ووند ومنتد لا ابتداء الغاية
في الزمان مجرور ما رأيت مذ يوم جمعة ومنتد يوم جمعة
والواو للقسم مجرور احد لافعال كذا والساء للقسم
مجرور لا كيدن **كذات** للثنية مجرور سا يقوم
حاشا زيد و خلا وعد اللاستثنا مجرور جاء في القوم
خلا زيد وعد ازيد واذا دخل عليهما مالا يكونان

الآفعلين نحو ما خلا زيدا أو ما عدا زيدا **النوع**
 الثالث حروف تنصب الاسم وترفع الخبر وهي ستة
 حرفان **وهي تحقيق** مضمون الجملة نحو ان زيدا
 منطلق **وان** ايضا تحقيق مضمون الجملة نحو بلغني
 ان زيدا اذا ذهب اى ذهابك وكان التشبيه نحو
 كان زيدا الا بديل لكن للاستدراك وهو يقع
 بين الكلامين المتغايرين تقييدا واشباها نحو ما كان
 زيدا لكن عمرو واجازة وجائز زيدا لكن عمرو لم
 يجأ وليت للتمتع وهو يقع فى الممكن ومحال نحو
 ليت زيدا غابا بد وليت الشباب يعودون لعل للترجى
 وهو لا يقع الا فى الممكن نحو لعل زيدا فاضل **النوع**
 الثالث حرفان ترفعوا الاسم وتنصبان الخبر هما
كأولا المشبهتين بيسر **وتدخل** على المعروفة

ويسر حروف المشبهة
 بالفعل

والسكر نحو ما زيد قايما وما رجل ذاهبا واللات دخل
 الآ على السكر نحو لارجل فصل منك النوع
 الرابع حروف تنصب الاسم فقط وهي سبعة
 حروف الواو بمعنى مع ويكون ما قبلها الفعل نحو
 جاء والخشبة وجاء البرد والطيار أو بمعنى
 الفعل نحو ما شئت وزيد أي ما ترضع وزيدا
 والالاستثناء وهو متصل نحو ما جاني القوم
 الأزيد أو منقطع نحو ما جاني القوم الأجارا ويا
 للندأ البعيد نحو يا عبدة الله ويا رجلا خذ بيدي
 ويا طالعا جبلا ويا للندأ البعيد نحو يا عبدة الله
 ويا رجلا خذ بيدي ويا طالعا جبلا ويا للندأ
 البعيد نحو يا عبدة الله ويا رجلا خذ بيدي ويا
 طالعا جبلا ويا للندأ القريب نحو يا عبدة الله

والقريب

دانی رجل اخذ سیدی ای طالعاً جباراً لعمرة للذئب
 التریب فی الجوارح لئلا یخلف سیدی اطلعوا
 جبلاً النوع الخامس جوف تنصیل لفعل
 وهی اربعة احرف ان للتصدیر نحو اجبت ان
 تقوم ولن لتأكيد فن مستقبل نحو لن ابرج
 الارض حتى یاذن لی ابی وکی للتعلیل وما
 قبلها سبب لی بعد بانحو اسلمت کی ادخل
 لجنه واذن للجواب لجزاء نحو اذن اکر مک جواب
 لمن قال انما یتک فقد اجبت بهذا الكلام وصیغه
 اکر مک جزاء لاتیانه النوع السادس جوف
 تجزم الفعل المضارع وهی خمسة احرف ان للشرط
 وجزاء ونحو ان تکلمت اکر مک ولم النفی مماضی نحو
 لم یضرب زید ولی الالاستزاق نحو لم یضرب زید

نفی الماضي

ولام الامر نحو ليفرب زید ولام الامر نحو لا ليفرب زید
النوع السابع اسماؤه تجزم الفعل المضارع على
 معنی ان درمی تسعة اسماء من نحو من یکره
 اکره ای ان یکره من زید اکره وای نحو
 ایتم یستمی اشتمه ای ان یستمی زید اشتمه
 وستی نحو متی تخرج اخراج ای ان یخرج الیوم ما
 نحو ما تصنع اصنع ای ان تصنع هذا اصنع وای
 تصنع ذاک واما نحو ماما تذهب ذهبی ای ان
 تذهب لیوم اذهب لیوم وای نیا تجلس جلس
 ای ان تجلس فی بیت اجلس فی البیت وای
 نحو حیثما تقعد اقعدا ای تقعد فی المسجد اقعده فی
 المسجد وای ما نحو اذما تفعل فعلک ای تفعل فحیثما
 افعل فحیاطه وای نحو انی تکون ای ان تکون

اخرج الیوم وای تخرج
 فدا اخرج غدا

نحو انما

في البلداكن في البلد وان تكن في القرية كن
في القوية **النوع الثامن** اسماء تنصب اسماء
الفكرات على التمييز اربعة اسماء احد عشر
اذا ركب مع احدواثين الى تسعة وتسعين نحو
احد عشر رجلا الى تسع عشر رجلا واثنى عشر رجلا
الى تسعين عشر رجلا وثانيهما كم الاستفهامية
نحو كم رجلا عندك وثالثها كذا نحو كذا درهما وربا
كالتين نحو كالتين رجلا عندك **النوع التاسع** كلمات
يسمى اسماء الافعال بعضها ترفع الاسم وبعضها
تنصب وهي تسعة كلمات لناجبة منها ستة
احد ما رويد اسم لامهل نحو رويد زيد اي ٢
اهل زيد اوبله اسم لدع نحو بله زيد اي دع
زيد او دو نك اسم لخذ نحو دو ك زيد اي خذ

زید او علیک اسم لا اتم نحو علیک زید ای التزم
زید او با ایض اسم لخذ نحو بازید ای فخذ زیدا
و جمیل اسم لایت نحو جمیل الصلوة ای اتم
الصلوة و الراضه منها ثلثه بیها ت اسم بعد
نحو بیها زید ای بعد زید و سرعان اسم
لسرع نحو سرعان زید ای سرع زید و شتان
اسم لا فترقا نحو شتان زید و عمر و ای افترقا
زید و عمر و **النوع العاشر** افعال الناقصة ترفع
الاسم و تنصب المجرور ^{زید را} هی ثلثه عشر فعلا اجزا
کان نحو کان علیما حکیما و ینون تامة بمعنی
وقع و ثبت و وجد نحو کان زید ای ثبت زید
و بمعنی صار نحو کان زید غنیاً و زایدة نحو ان
من افضلهم کان زید و ینون فیها ضمیر الشأن

نحو همان زید قائم و صار لا انتقال نحو صار الفقیر
غنیاء و لایق صار اتمد علیها حکیمان و اضحی الا
قرآن مضمون جمله بالضحی نحو اضحی زید کرمیا
و بمعنی صار نحو اضحی الابر اسیر او بمعنی الدخول
فی الضحی نحو اضحی زید ای دخل زید فی الضحی صحیح
لا قرآن مضمون جمله بالصباح نحو اصبح زید
عالمی و بمعنی الدخول فی الصبح نحو اصبح زید ای
دخل زید فی الصبح و اس لا قرآن مضمون جمله
باص نحو اص زید عالمی و بمعنی صار نحو اص
الذلیل خریز او بمعنی الدخول فی اص نحو
اص زید ای دخل زید فی اص و ظل لام
قرآن مضمون جمله بالانصار نحو ظل زید عالمی
و بمعنی صار نحو ظل الصبی بالفاء و بات لا قرآن

مضمون جمله

مضمون بجملة بالليل نحو بات زید قائما و ما زال
وما فتح و ما انفق و ما تبرح لا استمرار افعال باللام
لا اسمائها نحو ما زال زید امیرا و ما فتح زید جوادا
و ما انفق زید عالمی و ما تبرح زید سائیرا و ما دام
لتوقیت امر بحدت ثبوت خبر بالاسمها نحو جلس
ما دام زید عالسا ای جلس بحدّة دوام جلوس
زید و یس لقی مضمون بجملة نحو لیس زید قائما
و ما یتصرف من هذه الافعال حکمها حکم هذه
الافعال **النوع** هجادی عشرة افعال همقاربة
ترفع الاسم و تنصب الخبر و هی الرتبة افعال حذی
ع لربا و دونوا الخبر و خبره الفعل المضارع
مع ان نحو فی زید ان خرج ای قارب زید
نخرج فاذا جعل الفعل المضارع مع ان

اسمها فلا حاجة الى خبر نحو على ان يخرج
اي قرب فروج زيد وكاد له ثوابه وشبهه
فعل للمضارع المأول اسم الفاعل نحو كاد
زيد يخرج اي قارب زيد خارجا او مثل
م شروع الاسم في الخبر فهو مثل على في الا
الاستعمال نحو او مثل زيد ان يخرج وكرب شروع
الاسم في الخبر فهو مثل كاد في الاستعمال
نحو كرب زيد يخرج اي قارب زيد خارجا
النوع الثالث عشر افعال ممدوح والذم برفع
اسم الجنس المعرف باللام وهي اربعة افعال
نعم الممدوح العام نحو نعم الرجل زيد وبش لذم
العام نحو بش الرجل زيد وسأ نحو سأ الرجل
زيد وجئد نحو جئد الرجل زيد فزيد مبتدأ

وما قبله حمزة او يكون خبر مبتدأ محذوف اي
هو زيد **النوع الثالث** عشرة افعال اشك و
اليقين تدخل الاسمين وثانيتها عبارة
عن الاول بمصدرها جميعا وهي سبعة افعال
ظننت نحو ظننت زيدا فعالا وحسبت نحو
حسبت زيدا مطلقا وقلت نحو قلت زيدا
فمايما وعلمت نحو علمت زيدا كريا ورايت
نحو رايت زيدا جوازا ووجدت نحو وجدت
زيدا فاضلا ورضيت نحو رضيت زيدا كريما
ولا يجوز الاختصار على واحد مفعول فلا يقال
علمت زيدا **والقاسية** منها سبعة نحو عمل
احد بالافعل على الاطلاق سوا ذلك لانها
او متعدية نحو قام زيد وضرب زيد ومصدر

وهو عمل فعله إذا كان متوفاً نحو أعجبت ضرب
 زيد عمرو أو مضافاً إلى الفاعل نحو عجبت من
 ذوق القصار والشوب ومضافاً إلى مفعول نحو
 أعجبت ضرباً للقص اجلاً أو اسم الفاعل
 يعمل عمل فعله إذا كان بمعنى الحال والأ
 والاستقبال ويعتمد على مجيء أو مجوزيد
 ضارب عمرو أو ذى الحال نحو جائت زيد
 قائماً أو موصوف نحو جائت رجل راكياً
 فرساً وما نحو ما قائم زيد أو بمنزلة الاستقام
 نحو قائم زيد اسم المفعول مثل اسم
 الفاعل في الشرط والاعتناء ونحو زيد مضروب
 ومررت بزيد مضروباً ومررت برجل
 مضروباً مضروباً بزيد ماضياً مضروباً

والصفة المشبهة بالفعل وهي تدخل على معنى
ثابت وصيغتها مخالفة لصيغة اسم الفاعل
نحو مررت برجل حسن وجهه وجأزه زيد كرميا
ابوه وكل اسم اضعيف الى اسم آخر الاول
يخر الثاني ويسمى الاول مضافا اليه الاضافة
بمعنى اللام نحو غلام زيد او بمعنى مع نحو غلام
فضة او بمعنى في نحو ضرب اليوم وكل اسم
تم بالتسوية او بنون التشبيه او جمع او لا
مضافة فاستغنى عن الاضافة وبه الاسم
تنصب تمامه باحد الاربعة الاشياء السنون
نحو عندى راقود اعلا ونون جمع نحو عندى
درهما ونون التشبيه نحو منوان سمنا والاصح
نحو ملأء الاناء عسلا والمعنوية منها عدد

احدهما العامل في المبتدأ والخبر وهو نحو
عن العوازل اللفظية نحو العلم حسن وجمل
صحيح وثانيتها العامل في الفعل المضارع
وهو وتو في موقع الاسم نحو زيد يضرب
فانه يصح وتو في موقع ضارب فتقول زيد
ضارب ويضرب لزيد ان موقع ضارب
كك كك كك

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والواهب للمتقين
والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله وصحبه

اعلم ان التصريف في اللغة التغير في الصنعة

تحويل أصل الواحد الى مثله مختلفة لمعان ٢

مقصودة لا يحصل الا بهما **نم** **يفعل** اما ثلثة

واما رباعي وكل واحد منهما اما محذوف او مزيد فيه

وكل واحد منهما اما سالم او غير سالم ونفي ٢

بالسالم ما سلمت حروف الاصل التي تقابل

بالفاء والعين واللام من حروف العلة والهمزة

والضعيف **اما ثلثة** المردفان كان ماضية

على فعل مفتوح العين فمضارع فعله يفعل بضم العين
او بكسر يا نحو ففعلهم وضرب يضرب وقد كحى
يفعل بفتح العين اذا كان عين فاعلا واللام
حرف من حروف املقوه هي الهمزة والهاء
والعين والحاء والياء نحو يسأل يسأل ومنع يمنع
وابي يابى يشاد وان كان ماضية على فعل
مكسور العين فمضارعه يفعل بفتح العين نحو
علم يعلم وقد يحى وعلى يفعل بكسر العين اذا كان
مثلا نحو ورث يرث الا ما شذ حسب بحسب
واخوانه نحو نعم ينعم وان كان ماضية على
فعل مفتوح العين فمضارعه يفعل بضم العين
نحو حسن يحسن واخوانه سرف يسرف
واما الياشى فهو مغلل كد حرن ووجه

ودر اجزاء و افعال ثلثة في المزيد فيه فهو على ثلثة
 اقسام الاول ما كان ماضيه على اربعه احواف
 كما فعل نحو اكرم الارباء و فعل نحو فرح تفرح
 نحو و فاعل نحو وائل متانلة وقتال لا و قيسا لا
 و الثاني ما كان ماضيه على خمسة احواف ما
 اول الساء مثل تفعل نحو تكب بكسر و تفعل
 نحو تباعد او انا اول الهمزة مثل تفعل نحو
 القطع القطار و فاعل نحو اجتمع اجتماعا و فعل
 نحو احمر احرار و الثالث ما كان ماضيه على ثلثة
 احواف مثل استفعل استخرج استخرج افعال
 نحو احمر احرار و فاعل نحو احمر احمر احمر
 و افعال نحو اجلوا اجلوا زاء افسح نحو افسح
 استناد و اما الرعي المزيد فيه فامثلة ثلثة

تفعل

تفعل كتحرج تد وراجا و افعلل نحو اخرج
او رجا ما و افعلل نحو اقمرا قشورا **التبني**
بمعنى كثر زيد

الفعل اما متعدى وهو الذى يتعدى من
الفاعل الى المفعول به كقولك ضربت زيدا ٢

ويسمى الضم افعلا ومجاوزا واما غير متعدى
وهو الذى لم يجاوز من الفاعل الى المفعول

به كقولك حسن زيد ويسمى لازما وغير
واقع وتعدية في الثلاثة بمجرد ما يتضعف

العين او بالهمزة كقولك فرحت زيدا ٢

واجلست وجرى لعل نحو ذهبت
بزيد والطلعت به **فصل** في امثلة تفر

هذه الافعال اما ما هي فهو الفعل الذى دل
على معنى وجد في لازما اما هي فالمعنى الازم

منه ما كان اوله مفتوحا وكان اول متحرك منه
مفتحة جازما لغيره انصرفوا نحو وقب على هذا
فعل و فاعل و فعلل و تفعّل و فتعل و لتفعل
و استفعل و افعل و افعل و لا تعتبر حركات
الالف التي الا و ايل فانها زائدة تثبت في
الابتداء و تقط في الرفع و المنية للمفعول
منه و هو الذي لم يسم فاعله ما كان اوله
مضموما كفعل و تفعّل و فعل و فاعل و فتعل و لتفعل
و كان اول متحرك منه مضموما نحو افتعل ^{تفعل}
و همزة الوصل تتبع هذا المضموم في القسم قابل
اخره يكون مكسورا ابدأ تقول لفرزيد
و اسخرج اهل امان من بين يديه ما كان في
اوله احدى الزوايد الاربعة هي الهمزة

والنون والياء والتاء وجمعها انبت او تبت
او نابت فالتمزة للتمكلم وجمده والنون له
اذا كان مع غيره والتاء للمنى طب مفردا او
مثنى او مجموعا كرا او موشا وللعاشفة
ولمشاه والياء للغياب لذكر مفردا او مثنى
او مجموعا وجمع الموءنت الغايبات وهذا الصلح
للحال والاستقبال تقول يفعل الان
يسمى حالا وجازا او يفعل قد اولى
يستقبالا فاذا دخلت عليه السين او السين
فقلت يفعل او يسيون يفعل يختص بزمان
الاستقبال واذا دخلت عليه لام الابتداء
اختص بزمان الحال نحو يفعل حتى التمرل
او يجر نبي فالمنع للفاعل منه ما كان حرف

المضارع منه مضموعا الا اذا كان ماضية
 على اربعة احرف فان حرف المضارع منه
 يكون مضموعا ابدأ نحو يد جرح ويكسر ويقال
 ولفرح وعللات بنا وهذه الاربعة للفاعل كون
 هو **الذئبي** ما قبل اخره يكون مكسورا ابدأ
 مثل يفعل بهم العين يغير يغيران يغيرون **قسي**
 وقس على يذا يضرب ويعلم ويد جرح ويكرم
 ونش وتقاتل ويتكسر ويتباعده وينقطع
 ويجمع ويكسر ويكسر وسخرج ويعشوشك **لقيس**
 و **لقيس** **لقيس** **لقيس** **لقيس** **لقيس**
 للمضوع لانه ما كان حرف المضارع منه مضموعا
 ما قبل اخره مضموعا نحو يغير ويد جرح ويكرم **وقال**
 ولفرح **وسخرج** **واعلم** انه يدخل على الفعل **٢١**

المضارع ما ولاءنا فتيان فلا تغيران صيغة
الفعل تقول لا ينصر لا ينصران لا ينصرون ا ح
ويدخل عليه الجازم فيحذف حركة الواو ونون
التثنية وجمع المذكر والوحدة المني طيبة ولاء
يحذف نون جماعة المكونت فان شئير المكونة
في جمع المذكر فيشبهه على كل حال تقول لا ينصر
لم ينصر الم ينصروا الح ويدخل عليه الناصب فيبدل
من الضم الى الفتح وتسقط النونات يسوي
نون جمع المكونت تقول لن ينصرون ينصرون
ينصروا ا ه ومن الجوزة ان لا ينصروا في
امر الغيبة لينصر لينصر الم ينصروا الح وكذلك
ينصرف ليعلم وينصرف و غير ما ومنه لا
الناهية فنقول في نهي الغيبة ينصر لا ينصرا

لا ينصرفوا نحو وفي نهج لا تنصرف لا تنصرف
لا ينصرفوا ٥١١ واما كذلك اقياس سائر الامثلة
واما الامر بالصيغة وهو الامر نحو فرفوعا
على لفظ المضارع يجوز ان كان ما بعد حرف
المضارعة متحركاً فقامت منه حرف المضارعة
وتأتي بصورة الباقى يجوز ما تقول في الامر
من تدعرج دوج دوجا دوجوا وكذا تقول
فرح وقاتل وتكسر وتباعد وتدعرج وان كان
ما بعده ساكناً فتحذف حرف المضارعة وتأتي
بصورة الباقى يجوز ما يزيد في اوله همزة وصل
كسورة الا ان يكون عين المضارع منه
مضموماً فتضمها تقول انصرفوا ٥١١ وكذلك
الضرب واعلم والنقطع واجمع واستخرج وفتحوا

بسمرة اكرم بناء على اصل المفروض فان اصل
يكرم ياكرم واعلم انه اذا اجمعوا ان في اول
المضارع تفاعل وتفاعل وتفاعل فمجره بها
تأما نحو تجنب وتقاتل وتدحرج ويجوز حذف
احد منهما كما في التنزيل فانت له تصدق ونا
اتكلم وتنزل املا نكته ومث كان فاء افتعل
صادا او ضادا او طاء او ظاء فقلبت تاءه
فمقول في افتعل من الصلاح اصطلاح ومن
الظلم اظلم ومن الضرب اضرب ومن الطرد
اظرد وكذا في جميع متصرفات نحو اصطلاح
يصطلاح اصطلاحا فهو مصطلاح وذاكر مصطلح
اصطلاح لا يصطلاح ومث كان فاء افتعل وال
او ذاء فقلبت تاءه والافتقول من الترد

اذروا من الذكرا ذكر ومن الذمرا زجر تلحق
 الفعل غير الماضي وتجال نونان للتاكيد خفيفة
 ساكنة وثقيلة مفتوحة الا فيما يختص به وهو
 فعل الاثنان وجماعة النساء فمكتوبة
 فيها اية افتقر اذ هيان للاثنان واذ هيان
 للنسوة وتدخل انفس بعد نون جمع المكنوت
 ليفصل بين نونان ولا يدخلها الخفيفة الا
 يلزم التقاء الين كنين على غير وجه التقاء
 الين كنين انما يجوز الا اذا كان الاول حرفا
 والثاني مدحيا نحو وا به ويخذف من الفعل
 مهما الثون التي في امثلة نحو وهي تفعلان
 وينفعلون وتفعلون وتفعولين وتفعلين
 ويخذف واو يفعلون وتفعلون ويألف تفعلين

الا اذا انفتح ما قبلها نحو لا تخشون ولا تخشين
وليتلون واما تترس ونفتح آخر الفعل اذا
كان فعل الواحد والواحدة العارضة ويضم
آخر الفعل اذا كان مع جماعه كذا ذكره ويسر اذا
كان فعل الواحد المحاطة فيقول في امر
الغائب مؤكدا بالثنون الثقيلة لينصرك
لينصرك لينصرك لتنصرك لتنصرك لتنصرك
وبالتخفيف لينصرك لينصرك لينصرك وفي الابه
محاضر مؤكدا بالثنون الثقيلة القرن القرن
القرن القرن القرن القرن القرن وبالخفيفه
القرن القرن القرن وقس على هذا الظاهر
واما اسم الفاعل والمفعول من الثلاثه يجر
فالاكثران يجب باسم الفاعل منه على وزن قال

تقول ناصران ناصران ناصران ناصران ناصران
ناصران ونواصر اسم المفعول على وزن مفعول
تقول منصور منصوران منصوران منصوران
منصورتان منصورات ومناصر فتقول ممرور
ممرور بهما ممرور بهم ممرور بهما ممرور بهما ممرور
فتشتي وتجمع وتذكر وتؤنث الفهم فما يتعدى
بحرف حرك لا اسم المفعول وفعيل قد يكون بمعنى
الفاعل كالرجيم بمعنى الراجيم وبمعنى المفعول كالقتيل
بمعنى المقتول واما ما زاد على ثلثة احرف
فالصا بطة في ان تضع الهمزة المضمومة في صنع
حرف المضارعة ويكسر ما قبل اخره في اسم
الفاعل ويفتح في اسم المفعول نحو مكرم ومكرم
ومدحرج ودرج ومسترح ومسترح وقد

يسمى لفظ الفاعل والمفعول في بعض المواضع
مكتوب ومتجانب عنه ويختلف في التقدير
فصل في المضاعف ويقال الاحم وهو
الثلاثة المجرود والمزيد فيه ما كان عنه ولامه
من جنس واحد كردد واخذ فان اصلهما
ردد واخذ ومن الرباعي ما كان فاعله ولامه
الاولى من جنس واحد كذا كذا كذا كذا ولامه
الثانية فيقال له المطابق ايضا نحو زلز زلز
وزلز الا فانما الحق المضاعف بالمعتاد لا عرف
التضعيف تلحق لا بدال كقوا مللت بمعنى مليت
واخذف كقولهم امست وظلمت واست ^{عنه} بلهنا
تلحق الادغام وهو ان يسكن الاول ويندرج
في الثاني ويسمى الاول مدغفي والثاني مدغفي في ذلك

واجب نحو اعتد لعيدوا نقض ينقض واسود وسود
واسواد يسواد واستعد يستعد واطمان يطمآن
وتما وتيمان وكذا هذه الافعال اذا بنيت للمفعول
نحو مة يمد وتمد يمد وكذا انظاره وكذا اذا اتصل
بالفعل الف الضمير او واو او ياء نحو مة مدامد ومدا
ومتمن مدت مدت المنة دشتم ومدون ومدون
ومتدون واندون ولا تمدون وجايز اذا دخل بجاء
على الفعل الواحد فان كان مكسورا عين كيقوا و
مفتوحة كبعض فتقول لم يفر ولم بعض مكسر اللام
وفتحها ولم يفر ولم يعرض ويكذا حكم يقتضيه
وكرر وكما وان كان العين مضموما فجزو كانه انشأ
في الادغام فتقول لم يمد بك كات الدال ولم يمد
ويكذا حكم الامر فتقول فر وعرض وكسر اللام فتحها

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

محرکات الاعراب تسمى الرفع والنصب ويجزى محرکات
المختلفة التي تحدث في احزاب الهم بوجوه مختلفة
تدخل عليه كقولك جاء الرجل ورايت الرجل مررت
بالرجل محرکات ابناء تسمى الضم والفتح والکسر
وهي محرکات التي تتبنى عليه الهم لان تحث بالهم
مختلفة كقولك من حيث من بعد من قبل كيف ومن
وهولاء واسم وكذلك كل محرکة وقعت في اول الكلمة
او في وسطها فهي بنائية **مصل** في اسم المعرفة والفكرة
في المعرفة هو الذي كان يسماه معلوما وعلامته
في الاسماء الاجناس الالف واللام والاضافة كقولك
الرجل والخطام والفرس مثل امك وفرسك الفكرة هو الذي
كان يسماه مجهولا وعلامته في الاسماء الاجناس

الجرد من الالف واللام والاضافة كقولك رجل غلام
 وفرس **فصل** التنوين والالف واللام لا يجتمعان في اسم
 واحد كقولك غلام او الغلام ولا يجوز ان تصعد ٢
 الغلام بالتنوين **فصل** الالف الذي يدخله ٢
 التنوين والحركات الثلث جميعا يسع منصرفا كقولك
 هذا رجل وايت رجلا ومررت برجل والذي يدخله
 الرفع والنصب ولا يدخله التنوين كقولك رجلا وايتا
 وموضع الالف منصرف كقولك هذا احمد و
 رايت احمد ومررت باحمد والذي لا يدخله التنوين
 والحركات الثلث جميعا يسع منصرفا كقولك من وام
 وكيف واين وهو لا يسع **فصل** اذا كان
 في الاضداد الف مقصورة لم يظهر فيها الالف
 كقولك الركون رايت الركون بالرفع

نصب ٢

فضل اذا فتح الاسم الحقيقى بافوه الف ونون مكسورة
او ياء مفتوحة ما قبلها ونون مكسورة كقولك رجلان
ورجلين وعلامان وعلامين فالالف علامة الرفع
والياء علامة نصب الخرمى التثنية تقول جائز غلامان
وهذا ان رجلان كما تقول جائز غلام وهذا ان رجلين
غلامين كما تقول رأيت غلاما ومررت بغلامين كما تقول
مررت بغلام **فضل** الجمع على ضربين جمع التثنية
وجمع التصحيح جمع التثنية ما تكسر فيه نظم الواحد كقولك
رجالنى جمع رجل وجمع التصحيح ما يسلم فيه نظم الواحد
كقولك مسلمون ففى جمع يسلم **فضل** كل اسم اذا
جمع جمع الپلامه الحقيقى بافوه واو ضموم ما قبلها
ونون مفتوحة او ياء مكسورة ما قبلها ونون مفتوحة
فالواو علامة الرفع فى جمع كالالف فى التثنية والياء

والياء علماته انصبوا بقول جاز في مسامون
وريت مسامين ومررت بمسامين وبتة الجمع
يختص بالعقل واما جمع التسمية فيكون فمهم وفي
غيرهم **فصل** كل جمع علمي زين الفعل كما قلب في فعال
كافرح وافعله كالبنة وفعلة كغابة فهو جمع بقلة
والمراد بجمع القلة العشرة وما دونها **فصل** جمع
جمع لا يصح الا في مجموع القلة كقولك الاكواب كالب
والقام واناوم واسورة واسورة **فصل** يقال
ما احسن رؤسها وما اعظم بطونها على لفظ الجمع
والمراد رؤسها وبطونها وفي القرآن فقد صفت
قلوبهما اي قلبها كما وانما يجوز ذلك من الاشياء
المتصلة دون المنفصلة واما في المنفصلة فانك
تقول فيها ما احسن فرسها وداريها **فصل**

الجمع الذي يفرق بينه وبين واحده بالتاء كتحلة
وتخل وتمره وتمره وصخرة وصخرة ويطبخ ويطبخ
وتخلص بالاشياء المختلفة دواعي المصنوع **فصل**
الاسم الذي في آخره ما وكسور ما قبلها كقاض
وقاز اذا جمع جمع سلامة حذف ياءه وضم ما قبل
الواو في افعال الرفع وكسور ما قبل الياء في افعال
والجرف فيل يسم قاضون وقازون ورسبت قاضين
وقازين ومررت بقاضين وقازين **فصل** الاسم
الذي في آخره الف مقفولة اذا جمع جمع سلامة
يحذف الف ويفتح ما قبل الواو والياء جميعا كقولك
ياهم الاعلون ورسبت الاعلين ومررت بالاعلين
وكذا المصطفون والمصطفون والمصطفين والمصطفين
وما شبه ذلك **فصل** الاضافة ان تجمع بين الاليتين

الاسمين فجاء الثاني منها بالاول وتبسط التثنية
من الاول تقولك غلام زيد ودار خالده وتوب
بهم والاول بس مضافا والثاني مضافا اليه
حق الاول ان يحرم بوجود الاعراب فيكون موقفا
ومنتصوبا ومجورا ومن حق الثاني ان يكون مجورا
ابدا القول جاني غلام زيد ودار خالده وتوب
بضم زيد ولا يجوز ان يدخل الالف والهم
والتثنية على امثله ويجوز قولها على المصاحف
تقول توب رجل توب رجل ولا يجوز ان تقول
التوب رجل ولا التوب رجل **فصل** فان
انضمت الاسم لشيء الى المفرد فافذ التثنية
فصل جاني علاما رجل من كل الرفع ورايت
علاما رجل من كل النصب ومررت بعلاما رجل

في حال الجروان اصفته الى ما فيه الف واللام في
الالف والنون جميعا فقل جاء في غلاما الرجل
يحذف الف التثنية في اللفظ وانشا تمان في خط
ورأيت غلاما الرجل ومررت بغلاما الرجل
باب **الف** وان اصبحت المثنى الى المثنى
فاحذف النون فقل جاء في غلاما رجلين مررت
غلاما رجلين ومررت بغلاما رجلين وكذلك
المعروفة على قياس المذكر فقل جاء في غلاما رجلين
ورأيت غلاما رجلين ومررت بغلاما رجلين
فصل فان اصبحت الجروان الى الجروان فاحذف النون
اللفظ فقل جاء في صالحا فقل مررت بصالحا
ومررت بصالحا فقل مررت بصالحا فقل مررت بصالحا
والا فاحذف الواو والنون جميعا فقل جاء في

فقل جادني صالحا لقيم باثبات الراوي الخط
إعطاء في اللفظ وكذا الألباء والنون جميعا
في اللفظ تقول أنت صالح القوم ومررت بصالح
لقوم بإسقاط الألباء والنون جميعا في اللفظ
دون الخط **فصل** إذا نشت الاسم الحق ساء
مفترجا قبلها كقولك مح صالح صالحة وهي مسلم
مسلمة **فصل** أنت إسما العدد ومن يغنيه
في عشرة يخالف تأنيث ساء الأفعال كلها
تقول ثلث نسوة وأربع نسوة إلى قولك عشر
نسوة فظهر تأنيثها في ثلثين النسوة وتبني
فإنه كقولك ثلثة رجال إلى قولك عشرة رجال
إذا جاوزت العشرة قلت في النسوة أنت إحدى
عشر امرأة وأنت عشرة امرأة ثلثة عشرة

امرأة الى قولك تسع عشرة امرأة بعد في الثامن
الاسم الاول واثنتان في الثانية وقلت في
المذكر احد عشر رجلا واثنا عشر رجلا وثلاثة عشر
رجلا الى تسعة عشر رجلا بافتحات الثامن الا
وإبقاءها عن الثانية وقالوا الاول والاو و
الثاني والثانية والثالث والثالثة الى العاشر
والعاشرة فقادوا فيها الى أصل القياس كما
عشرة والحادية عشرة والثاني عشرة والثانية
عشرة والثالث عشرة والثالثة عشرة الى قولك
التاسع عشرة والتاسعة عشرة **فصل** من الأسماء
المؤنثة ما لا يطرده علامة التأنيث كالعابدين
والنفس والكعبة والكسوف والقبول والهدم واليد
والرجل والكف والفتحة والسيف والقد والقبول

واقوسم والعلل والنار والدمار والبرق والفوس
والابل والغنم والبعر والتملح والكاسر والشمس والريح
والسمال واليمين والذراع والقدم والعقاد والجزر
والجدد وموسى الجمد والخرق الارض والسما والبرق
والغروب والارنب وما يجوز ذكره وما تبتكاه الهدى
والقفاء واليتيم والفق والسلم ووزع الجدي والسرور
والسكاد والسيطان والسبيل والصراط والطريق
والذنوب والسلاج والمنون **مفصل** اذا جمعت
جمع السلامة فالحق باخوة الفاء واء كقولك مسلمات
وصالحات وهذه الاء مرفوعة في حالة الرفع
وجوزة في حالة النصب وحق قولك جائف مسلمات
وريت مسلمات ومررت مسلمات **مفصل** اذا كان
الاسم غير صفة حركت عينها في الجمع بالالف والواو

كقولك ثمرة وتمرات وكثرة وكثا واذا كان صفة
كفجر وعمل تركت عن غيباب الكثرة كقولك عيالات ^{صفت} وجماعات
واذا كان بعين معنلا كسيفته وجوزة تقول سيفا
وجوزات فلا فرق بين الاسم كسيفته وبين
الصفة كعيل **فصل** كل جمع مذكر اذا كان لفعل
مقعد فاعلمه بجوزة تذكره وتأتي به سواء كان جمع
مذكر او مؤنث تقول جاءت الرجال وجاءت النساء
وجاءت الرجال وجاءت النساء **فصل** اذا ذكرت
الاسمين المرفوعين الاول منهما موقفا والثاني
مطروقا والفتحة حديث من يعرف كقولك زيد
وعمرو خارج يسمى الاول مبداء والثاني جزاء **فصل**
والصفة مثل الموصوف في التذكير والتأنيث والافعال
والتثنية والجمع والتعريف والتشكي والاعراب تقول

واللام كزبد وعمر و هند و عبيد ونوح وكثيره
اسماء الرجال انما فانه اذا شئى اوج جمع
السلامة تدعى الالف واللام عند التثنية كقولك
الزيدان والزيدون والهندان والهندات
فصل انما النسب الالى اسم الى الاسم الاخر
في آخره ماء مشددة مكسورة ما قبلها كقولك النسبة
الى البلد بلدى والى المصطفى وحبس تقطع
تاء التثنية عن مثل البصرة والكوفة اذا نسبت
اليها فتقول بصرى وكوفى **فصل** لا يجوز
الى الجمع فلا يقال فرحنى وصحائفى وانما ينسب
الواحد فيقال فرحنى وصحائفى **فصل** اذا صغرت
الاسم فالطرفية فان كان على ثلثة اجزاء
كفلس فقل جانبى فى تصغيره فليس على وزن

وزن فعيل فان كان على اربعة احراف كدرهم
فممن ودرهم على وزن فعيل وان كان على
خمسة احراف كدنيا فقل ونسب على وزن
فعليل واذا اردت تصغير الجمع فارجع الى الواو
فصورة ثم اجمع بكسامة بالالف والتا فتقول
في تصغير جمع دوراتم مسجدة او درياتم الا
في جمع الفاء فتقول في تصغير فليس وجمال نسبة
ونعده فليس وجمال النية وعلية **فضل** كل اسم
غير ممنون اذا وقعت عليه اسكان اخره كقولك
جانم احمد والرجل ورسيت احمد والرجل ودرت
باجد والرجل واذا كان ممنونا سقطت التنوين
واجر كفي عال الرفع والجر وايدت التنوين انما
في حال النصب فقلت هذا زيد ورسيت زيد ومررت

فصل الاسماء التي في اوابيلها الف الوصل عشرة

اسم واسم واسم وثلاثة وثلاثون وثلاثون واثنتين

وامرأتان واسم واحد واثنين **فصل**

تصنيف العدد من الثلاثة الى الجمع والمائة

مما در الى الواحد لقول ثلثة التواب عشرة

رجال وعشرة تسعة ومائة رجل وثلث

مائة ثوب والفرسهم وتصب للمعد ومفرد

منكرا وفي غير ذلك لقول احد عشر درهما

وعشرون رجلا وتسعون دينارا

تم الكتاب بعون

الملك الوهاب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الركبة لفظ وضع لمعنى مفرد وهي اسم فاعل
وهرف لانها اما ان تدخل على معنى في نفسها
اولا الثاني في الحرف والاول اما ان يقترن باحد
الارزمنة الثلاثة اولا الثاني في الاسم والاول
الفعل وقد علم بذلك كل واحد منها بالسلام
ما تقدمت كالمعين بالاسماء والاول في ذلك الثاني
اسمان او في اسم وفعل والاسم ما دل على معنى
في نفسه غير يقترن باحد الارزمنة الثلاثة ومن حوا

ومن خواصه دخول اللام واكبر لتتوسن والاكباد
 اليه والاضافة وهو عرب ومبني فالعرب
 المركب الذي لم يشب مبني الاصل وحكمه ان
 يختلف اقوة باختلاف لحوامل لفظا او قديرا
الاعراب ماختلف اقوة به ليدل على كونه لمعوية
 عديدة النواع رفع ونصب وجر فالرفع علم الفاعل
 والنصب علم المفعولية وجر علم الاضافة **العامل**
 ما به تقوم المعنى المقتضى للاعراب فالرفع والمنفرد
 والجمع الكسرة المنصرف بالفتحة رفعاً ونصباً
 والكسرة غير الجمع المنزلة بالسلم الفتحة والكسرة
غير المنصرف بالفتحة والفتحة فتوح وفتوح
 وفتوح فتوح وفتوح بالواو والالف والياء
 مضافة الحرف ياء المتكلم **الشيء** وكل ما يضاف اليه

مضمر وانشان بالالف والياء لتقدير فيما تقدر
كعصاة عزلا في مطلقا او استقل كقاض رفعا
وجرا ونحو مسلمي رفعا واللفظ فيما عداه **عبر المنزلة**
ففيه علمتان من تسع او واحدة منها يقوم مقامها
وهي عدل ووصف وتاثيرية ومعرفة **عبر**
ثم جمع ثم تتركيب **والنون** زايدة من قبلها لفظ
وزن الفعل وهذا القول تقريب **مثل** **عبر**
والظلمة **ورئيبت** داسرا باسم ومساجد ومعدى كذا
وغير ان **داحمد** و**حكران** لا كسرة ولا تنوين ويجوز
صرفه للفرقة او للتناسب مثل **سئل** **سئل** **سئل** **سئل**
وبالقوم مقامها الجمع **والفاء** التاثيرية **فالعدل**
فخرج عن صيغة الاصلية تحقيرا كذا **مثل**
والفرج **جمع** **والفقد** **سئل** **سئل** **سئل** **سئل**

يتم الوصف شرطه ان يكون في الاصل فلا تفرقة
الغائبة الالسمية فلذلك صرف مرتب بنسوة ٢
اربع ومنتج اسود وارقم الحية وادبم للقيده ^{ضعف}
منع افعى الحية واجول للقصير واخيل للاطير **الثالث**
بالتاء شرط العلمية والمعنوي كذلك شرط تختم
تأثيره الزيادة على الثلثة او تحرك الاوسط
او الحية فمثلا يجوز صرفه ذرئيب وسقروماده وجوز
ممتنع فان سمح به مذكّر فشرطه الزيادة على الثلثة
فقد تم منصرف وعقرب ممتنع **المعروف** شرطها ان
يكون علمية **البحر** شرطها ان يكون علمية في الهمزة
وتحرك الاوسط او الزيادة على الثلثة عنون منصرف
وشتر وابدانم ممتنع **الجمع** شرطه صيغة منصرف الجمع
بغير واو كساجدة ومصابيح واما في الزنة ^{ما} منصرف

وحدوثها في الرفع غير مبني لانه منقول عن
الجمع وسراويل وانما لم يصر في وهو الاكثر فقد قيل
انه اجتمع على موازنة وقيل غيره جمع سر واليه
تقدم سرا اذ صرف فلا اشكال في نحو جوار رفعا
وقر القاض **التركيب** شرط العلية ان لا يكون
بمضافة ولا ايساء ومثله **الف** والنون
ان كانا في اسم شرط العلية كعمارة او في
صفة فانتهاء فعلانه وقيل وجود فعله من
اختلاف في زمن دور مسكران ونه ما في دو
زن الفعل شرط ان يختص بفعل كشم وضم
ان يكون في اول ساوة كزيادة في تامل البناء
ومن ثم امتنع الصمروا صرف معلى وما فيه علية
مؤشرة اذ انك صرف لما تبين من انها لا

الاتباع مؤثرة إلا ما بي شرطية للألف واللام
وزن الفعل ونها متضادان فلا يكون معها إلا
احدهما فإذا نكته بقي بغير سبب وعلى سبب احد
وخالف سببويه الاخفش في مثل الجر عظام
اذا نكته اعتبار الاصلية بعد التنكير الا
يلزمه باب حاتم لما يلزم من اعتبار المتضاد
في حكم واحد ومجمع الباب باللام او بالاضافة
ينجر بالكسرة **المرفوعة** **بما شتم** على علم لفظ
عليه فمفعول الفاعل وهو اسند الفعل او شبهة
وقدم عليه على جهة قيامه بمثل قام زيد وزيد
قام ابو ذر الاصل ان يلي الفعل فلذلك جازمه
غلامه زيد ومنتع ضرب غلامه زيدا واذا
تتقى الاعراب لفظا فيها والقنينة او كان

وقدم

ضمرا متصل او وقع مفعول بعد الا او معناها
 تقدية واذا اتصل به ضمير مفعول او وضع
 بعد الا او معناها او اتصل مفعول به هو ضمير متصل
 به وجبتا خيرة ^ط يخدم الفعل لقيام قرينة جوا
 في مثل زيد لمن قال من قام وليك يزيد ضاع
^ط خصوصية ومختطاً ما بين الطوايح ووجوباً في مثل
 من اشترى كلبين اشترى كفاوه
 حتى يسبح كلام احد معناه بالفارسي
 كذا فان معاني مثل نعم لمن قال اقام زيد **واذا**
 اذ كان من افعال الظاهر بعدتها فقد يكون في
 الفاعلية مثل ضربتني واكرمت زيداً في المفعولية
 مثل ضربت واكرمت زيداً في الفاعلية والمفعولية
 مختصين فيختار البصريون اعمال الثانی والکوفيين
 الاول فان اختلف الثانی اضممت الفاعل ^ط

قوله في مثل قوله تعاوان احد
 من اشترى كلبين اشترى كفاوه
 حتى يسبح كلام احد معناه بالفارسي
 اكرسى از كافران پناه طلبه از تو
 بس پناه ده تو ويرا تا که نشود
 كلام احد را به الفاعل

في الأول على وفق الظاهر دون حذف خبره فالكل
وجاز خلافا للفرق وحذفت المفعول ان استثنى
عنه والآية ظهرت وان عمادة الأول انضمت لها على
في الثاني والمفعول على انحاء الأول ان يمنع مانع
فقطه وقول امر القيس ولو انما اسي لاد في مائة
كفاني ولم اطلب قيس من المال ليس في المعنى
مفعول ما لم يسم فاعله كل مفعول حذف فاعله
واقسم هو مقامه وشرطه ان تغير صيغة الفعل الى
فعل او ليعمل ولا يقع المفعول الثاني من باب علمت
ولا الثالث من باب علمت والمفعول له المفعول
من ذلك واذا وجد المفعول به تعين له تقول
ضرب زيد يوم الجمعة امام الامير ضربا شديدا
داره فتعين زيد وان لم يكن فاجمع سواء اول

من باب اعطيت اول من الثاني ومنها **المبتدأ** او
والج فالمبتدأ هو الاسم المحمى عن العوض اهل
اللفظية مبتدأ اليه او لصفة الواقعة بعد حرف
النفي او الف الاستفهام رافعة للظاهر مثل زيد قائم
وما قائم زيد ان واقائم الزيد ان فان طابقت
مفردا جاز الامران **والج** هو المحمى عن العوض
المبتدأ المفائر للصفة المذكورة فصل المبتدأ التحميم
ومن هم جازي داره زيد ذمتغ صاحبها في الدار
وقد يكون المبتدأ مذكور او مختصت بوجه انتم
ولعبد مؤمن خير من مشرك اهل الدار ام امرأة و
تا اذ غير ملك شره ذمك في الدار خير من
عليك **والج** قد يكون محمى مثل زيد ابوه قائم وزيد قائم
ابوه فلا بد من عايد وقد يحذف الجايد وما وقع طرفا

فلا كثر

فأكثره مقدر **واذا كان** لمبتدأ أو مستمرا
على ما ذكره صدر الكلام مثل من ابوك أو كانا مفرقتين
أو متباركين مثل فصل مني فصل منك أو كان
أخبر فعلا مثل زيد قائم وجبا لقدمه وإذا تضمن
أخبر المفرد ما صدر للسلام مثل أين زيد أو كان
أخبر مفعلا مثل في له دار رجل أو لم تعاقب ضمير في
أو مبتدأ مثل على التمرة مثلها زيد أو خبر عن
أن مثل عندي أنك قائم وجب لقدمه وقد تعدد
أخبر مثل زيد عالم عاقل وقد يتضمّن مبتدأ أو مفعلي
الشرط فيصح وضرب انقضاء في الخبر وذلك كما لا نسئ
أصول بفعلا وثلوث أو لكمة أو صوفه بهما
الذي يأتي في أو في الدار فله درهم وكل خبر يأتي
أو في الدار فله درهم وليت ولعل ما نعان بلا اتفاق

والجن بعضهم ان بها وقد كذب الله بها والقلم
بمنزلة جوارا بقول النبي الامثال واقده
ان جوارا نحو فرجيت فاذا استبج وجوارا فيما
الترجم في موضع غيرة مثل لو لا زيدا كان كذا
وضرب زيدا قاتبا وكل رجل وضعف واوله
لا يفسد كذا **خزان** واغواتها هو اسند بعد دخول
بنتها عرف مثل زيدا قائم وامره كامر خزان
فلا في تقديره الا ان يكون طرفا خزان **لا اني** لنفي
الجنس هو اسند بعد دخول ما نحو لا فلام قبل طرف
فيها وكذا في كثره بنو تميم لا يفسد به اصلا **اسم**
ما ولا المشبهتين ببعض هو اسند اليه بعد
دخولها نحو طاز بن قاتما ولا رجل افضل منك هو
في الاشياء المنصوب **ما استن** على ما هو عليه

المفعول منه بضم المفعول المطاوع هو اسم ما فعله فاعل
مذكور بعدها وقد يكون للتأكيد والتلويح والقد
مثل جلست والوسا و جلست وجلست فالاول لا
يشي ولا كجج بخلافه فهو قد يكون بغير لفظ
نحو فعدت جلست **وقد** يجوز ان الفعل لقيامه
جواز القولك ليس قد تم غير مقدم ووجوب اسمها نحو
سقيت ورعيتا وخبثت وحدثت او حدثت وحدثت
وقياسا في مواضع **منها ما وقع** مشتقا بعد نفي اللفظ
نفي داخل على اسم الا يكون خرافة او معكرا
نحو ماتت الا سمروا ماتت لا سمروا البرية وانما
انت سيرا وزيد سيرا **ومنها ما وقع** لفظيا
لا يشترطون جملة متقدمة نحو ماتت او الموتى قاما
منا بوزن القاف **ومنها ما وقع** للتسمية على اللفظ

مشتملة على اسم بمفاده وعلى صاحب نحو مررت بنقاد
لا صوت حمار وصرخ صراخ الكلب **ومنها** ما وقع من
جملة لا تحتمل لها غيره نحو له على الف درهم اعترافا
ويصح تارة كيد النفس **ومنها** ما وقع مضمون جملة لها
يحمل غيره نحو قايم ويسمى تارة كيد الغير **ومنها** ما وقع
مثنى مثل بسبك وسعدك **المضمول** به **ومنها** ما وقع
على فعل الفاعل نحو ضربت زيدا او قد يقدم على
الفعل وقد يحذف الفعل لقديم ونسبة جوارا كقولك
زيد المرن قال من اذ ضرب ووجوباني الموضع
الاول سماعي نحو امر اولف وضموا خيرا لكم الاملا و
يسمى الثاني التام في الالف وهو لفظه في افعال بحرف
نايب منها او نحو الزمنا او بعد ياء وبتن على نما
بشيء من ان كان مفعولا موقفا مثل يا زيدا ويا جليل

ويأرجل ويازيدان ويازيدون ويخفف بلام ٢
الاستغناء نحو يا كريمة وفتح لا لحق الفها ولا
لام فيه مثل يا زيدا وينصب ما سواهما مثل يا عبدا
ويا طالعا جبر ويا رجلا نفيعين **وتوابع** كما في
المبني المفردة من التاكيد والصحة وعطف الياء
والمعطوف بحرف المثنى دخول يا عليه ترفع من العطف
وتنصب على محله نحو يا زيد القل والعامل الخليل
في المعطوف والربيع والبوعر والنصب والبولس
ان كان كالمحسن فكما الخليل والاعقاب **عرو** ^ط **وامضا**
تنصب البدن المعطوف فيه ما ذكره حكم الحكم المندى
المسجل مطلقا اسم موصوفين بان معناه الله
بغير ضمير **واذ** انورد في اللفظ باللام مثل يا
هيماء الرجل ويا زيدا الرجل ويا ايدها الرجل **وا**

الرجل لانه لم يقصود بالنداء وتواليها لانه توالي موب
وقالوا يا ابي القاسم خاصة ولكن في مثل يا سيم تيم عمدي لضم
والنصب **المصنوع** الى ياء التثنية يجوز فيه مثل يا غلام
ويا غلامي ويا غلام ويا غلاما وبالهاء وقالوا يا ابي
ويا امي ويا ابنتي ويا بنتي فحيا وكسرا وبالالف دون
الياء وقالوا يا ابن امي ويا ابن عم خاصة مثل يا
يا غلامي وقالوا يا ابن امي ويا ابن عم **وغيره**
جائز وفي غيره ضرورة وهو حذف في آخره تخفيفا
وسرطان لا يكون مضافا للاستثناء والجملة ويكون
انما علمنا زائدا على ثلاثة اخر في انا باء التانيث
فان كان في آخره زائدا تان على حكم الواحدة كما سما
ومررت او حرت صحيح قبل مدة وهو اكثر من اربعة
حذفها وان كان مكررا حذف الاسم الاخير وان كان

720461, ГСП, Фрунзе, 5, ул. Жигулёвская, 102,
Киргизполиграфкомбинат им. 50-летия
Киргизской ССР. Госкэмиздата Киргизской ССР,
Цех беловых товаров и ширпотреба
г. Фрунзе

ОСТ 81-53-72 Арт. 3702К Цена 22 коп.